

انقلاب اسلامی ایران در دوراهی تداوم یا تحکیم

Iran's Islamic Revolution in Limbo: Continuation or Consolidation

Bahram Navazeni*

بهرام نوازنی*

دریافت: ۱۳۹۴/۰۹/۱۸

پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۱۱

Abstracts

Islamic revolution of Iran's foreign policy took an antagonistic stance vis-à-vis the status quo under the influence of two factors; first, believing in the universality of Islamic faith and an obligation of propagating it worldwide and second, oppressing and humiliating the superpowers as preservers of that status quo. These two combined acted as boosters of the revolutionary thought, connecting domestic and international arenas, and recognizing the dictatorship at home as the outcome and desire of the existing world order, hence endeavoring to disrupt it with the help of various defensive and offensive methods. The new constitution of the Islamic Republic of Iran incorporated this active an offensive foreign policy, which had no other aim but to unify the Islamic world and expand God's rule throughout the globe under the name of the continuation of revolution internally and externally. This mission of the revolution, however, caused panic in both the western and eastern blocs and also among the so-called Islamic regional states, forcing them to react violently against the Islamic Republic of Iran, and creating hurdles in the way of the Islamic revolution. From its earliest years of victory, the Islamic revolution has been facing two opposing trends, namely "continuation" inside and outside with the result of turmoil in the newly established system, and "consolidation" with the necessity of compromising some of its principles. This conflicting situation represented by two major but contradictory branches of the government, i.e. the provisional government and the Higher Revolutionary Council, led to an in limbo situation for the revolution for a span of time. This article tries to survey the foreign policy turmoil in the post-revolution's early phase and analyze the above-mentioned conflict and its effects on Iran's foreign policy. By referring to library resources and Iranian and American personalities' memoirs based on a descriptive-analytical analysis, we have examined the effects of this dual policy on the future trend of the Islamic revolution's foreign policy.

Keywords: Islamic Revolution, Iran, Foreign Policy, Continuation, Consolidation.

چکیده

سیاست خارجی انقلاب اسلامی ایران تحت تأثیر دو عامل، شکل انقلابی و مخالف وضع موجود به خود گرفته بود: یکی اعتقاد به جهان‌شمول بودن دین اسلام و وظیفه ترویج آن به اقصی نقاط جهان و دیگری تحقیر و سرکوب قدرت‌های بزرگ جهانی حافظ وضع موجود. ترکیب این دو عامل موجب شد تا فکر انقلاب تقویت شود و با پیوند صحنه‌های داخلی و بین‌المللی به یکدیگر، استبداد داخلی را نتیجه و خواسته نظم موجود جهانی دانسته و از شیوه‌های مختلف تدافعی و تهاجمی برای برهم زدن این صحنه‌ها استفاده کند. قانون اساسی جمهوری اسلامی این سیاست خارجی فعال و تهاجمی را که هدفی جز وحدت جهان اسلام و گسترش حاکمیت خدا در سراسر جهان نداشت، با عنوان «تداوم انقلاب در داخل و خارج» ثبت و ضبط کرد؛ اما این مأموریت انقلاب اسلامی موجب نگرانی و هراس دو اردوگاه شرق و غرب و همچنین، حکومت‌های اسلامی در منطقه پیرامونی ایران شد و آن‌ها را به واکنش شدید در برابر جمهوری اسلامی ایران و ایجاد موانع مختلف در برابر تقویت و تحکیم انقلاب اسلامی وادار کرد. به این ترتیب، انقلاب اسلامی از همان ابتدای پیروزی خود با دو هدف متفاوت «تداوم انقلاب» در داخل و خارج و در نتیجه، بی‌ثباتی و ناآرامی حکومت تازه تأسیس اسلامی خود یا «تحکیم نظام» و سازش بر سر اصول انقلابی خود، مواجه بود. تضاد موجود در این دو هدف و در نتیجه خط‌مشی متفاوتی که دو رکن اصلی تصمیم‌گیری انقلاب، یعنی شورای انقلاب اسلامی و دولت موقت انقلاب اسلامی، برای پیگیری آن اهداف دنبال می‌کردند، موجب شد تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برای مدتی مبهم، دگرگون و در برزخ انقلابی سرگردان بماند. این مقاله در تلاش است تا تلاطم در سیاست خارجی ایران را در دوره نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی مورد بررسی قرار دهد و نتیجه اختلاف میان این دو نهاد اصلی تصمیم‌گیری را بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی تحلیل نماید. این مقاله با استفاده از منابع کتابخانه‌ای رسمی و خاطرات مقامات تصمیم‌گیرنده ایرانی و آمریکایی تلاش می‌کند تا به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی به این سؤال اصلی مقاله، که چرا دولت موقت و شورای انقلاب اسلامی اختلاف کردند و اینکه این اختلافات چه تأثیری بر تحول سیاست خارجی انقلاب اسلامی داشته است، پاسخ دهد.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی، ایران، سیاست خارجی، تداوم، تحکیم.

* دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

مقدمه

سیاست خارجی ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر اساس دو ویژگی جدید، شکل انقلابی به خود گرفت که یکی دینی بودن و از اعتقاد به جهان‌شمول بودن دین اسلام و احساس وظیفه برای ترویج آن به اقصی نقاط جهان ناشی می‌شد و دیگری تحت تأثیر حقارت‌ها و سرکوب‌های قدرت‌های بزرگ جهانی در طول تاریخ معاصر بود که ملت مسلمان ایران را بر آن داشت تا پس از سرنگونی حکومت استبدادی سرسپرده به بیگانه، در پی استقلال از نظم بین‌المللی حاکم و تبری از قدرت‌های بزرگ حافظ وضع موجود برآید. این دو عامل دست در دست هم داد و با تقویت فکر انقلاب، صحنه‌های داخلی و بین‌المللی را به یکدیگر پیوند داد و اعتراض به استبداد داخلی را با اعتراض به نظم موجود جهانی در هم آمیخت و زمینه را برای بهره‌گیری از شیوه‌های مختلف تدافعی و تهاجمی فراهم کرد.

قانون اساسی جمهوری اسلامی این سیاست خارجی فعال و تهاجمی را که هدفی جز وحدت جهان اسلام و گسترش حاکمیت خدا در سراسر جهان نداشت با عنوان «تداوم انقلاب در داخل و خارج» ثبت و ضبط کرد. «همین مأموریت بود» که به اعتقاد جان اسپازیتو «بیش از هر هدف انقلابی دیگر مورد توجه رسانه‌ها قرار گرفت و نگرانی و ترسی را در قلب حکومت‌های غربی و همچنین حکومت‌های اسلامی ایجاد کرد» (Esposito, 1990: 31). این نگرانی و ترس باعث شد تا قدرت‌های جهانی حافظ وضع موجود از جمله مهم‌ترین آن‌ها ایالات متحده را که با رژیم پهلوی پیمان نظامی دوجانبه داشت و از این رژیم به‌عنوان یک متحد منطقه‌ای برای تأمین منافع خود بهره‌برداری می‌کرد به واکنش اندازد. دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و حتی دولت‌های کوچک همسایه نیز که از تغییرات انقلابی در ایران نگران شده

بودند به ایجاد موانع مختلف در برابر تقویت و تحکیم انقلاب اسلامی دست زدند. حتی اتحاد شوروی که در ابتدا خورسندی خود را از جدایی ایران از اردوگاه غرب اعلام کرده بود به تدریج متوجه جنبه‌های ضد شرقی و اسلام‌گرایانه انقلاب اسلامی شد و از این واکنش‌های بین‌المللی بر ضد جمهوری اسلامی ایران حمایت کرد.

این واکنش‌های مختلف سبب شد تا جمهوری اسلامی از همان ابتدای تأسیس خود با دو مسئله متفاوت که گاهی در تضاد با یکدیگر قرار می‌گرفت مواجه شود؛ یا باید بر اساس اهداف و آرمان‌های راهبردی خود بدون وقفه به تداوم انقلاب و نهضت اسلامی در داخل و خارج ادامه دهد و در نتیجه حکومت تازه تأسیس اسلامی خود را به ورطه بی‌ثباتی و ناآرامی اندازد یا به‌منظور تحکیم موقعیت به‌دست‌آمده، دست از تداوم انقلاب بردارد و بر سر اصول انقلابی خود سازش کند. تضاد موجود در این دو هدف «تداوم انقلاب» و «تحکیم نظام» و در نتیجه خط‌مشی متفاوتی که دو رکن اصلی تصمیم‌گیری انقلاب، یعنی شورای انقلاب اسلامی و دولت موقت انقلاب اسلامی، برای پیگیری آن اهداف دنبال می‌کردند، موجب شد تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران برای مدتی مبهم، دگرگون و در برزخ انقلابی سرگردان بماند.

این مقاله در تلاش است تا دوراهی موجود در پیش روی سیاست خارجی ایران در دوره نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی را مورد بررسی قرار دهد و نتیجه اختلاف میان دو نهاد اصلی تصمیم‌گیری در آن دوره، یعنی دولت موقت و شورای انقلاب اسلامی، را بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی تحلیل نماید. اهمیت این برهه انقلابی در این است که پایه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوره نهاده شد و قانون اساسی و نهادهای جمهوری اسلامی نیز در این

هم تنیده بودند پیروز گردد و موجب «شکسته شدن سدهای استبداد و استعمار»، هر دو با هم گردد (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹: ۱۲۵/۶).

به این ترتیب امام خمینی (ره) کار نهضت اسلامی را در این روز پایان یافته نمی‌دانست و معتقد بود که روز پیروزی انقلاب در واقع مرحله نخست دستیابی به اهداف انقلابی بوده و تا تحقق مراحل بعدی انقلاب، راه درازی مانده است. شعار انقلابی «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» از دو بخش نفی شرق و غرب و اثبات جمهوری اسلامی تشکیل شده است که بخش نفی آن از آیه ۳۵ سوره نور برگرفته بود که در آن عدم وابستگی به شرق و غرب یک امر پسندیده به شمار می‌رفت که به دلیل عدم کفایت شرق و غرب تلقی شده بود (طباطبایی، ۱۹۷۳: ۱۲۴). علاوه بر این آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ...» (ممتحنه: ۱) و آیات دیگر مشابه آن، مسلمانان را از دوستی و زیر بار سرپرستی غیرمسلمانان رفتن نهی کرده بود. «...وَلَنْ يُجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء: ۱۴۱)، به معنی «خداوند هرگز (نه در گذشته و نه در آینده) برای کافران راه تسلط بر اهل ایمان را باز نگذاشته» نیز که به اصل نفی سبیل کافران بر مسلمانان یاد می‌شود، این مفهوم از شعار نه شرقی نه غربی را تأیید می‌کرد.

این شعار در بخش اثباتی خود به یک الگوی جایگزینی از حکومت اشاره می‌کرد که همان «برقراری حاکمیت و ولایت نظامی اسلامی بر جامعه» (محمدی، ۱۳۶۳: ۴۷) بود. این الگوی جایگزین که در هر دو شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» و «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» تکرار شده بود، خواستار حکومتی بود که برگرفته از قرآن، سنت و تعالیم اسلامی باشد و با زدودن جنبه بی‌دینی یا ضد مذهبی حکومت و حاکمیت به ترویج اعتقاد به وحدانیت پردازد و با هدف دستیابی به جامعه ناب و فاضله در مرحله اول به صورت

دوره شکل گرفت. اهمیت دیگر این برهه که آن را به برزخ انقلابی شبیه کرده است بروز اختلاف‌نظری و عملی میان گروه‌های انقلابی بود که در آغاز همگام و در یک مسیر بودند اما به تدریج راه و صف خود را جدا کرده و پیروزی هر یک می‌توانست سمت‌وسوی دیگری به جریان سیاست خارجی ایران بدهد. این مقاله با استفاده از منابع کتابخانه‌ای رسمی و خاطرات مقامات تصمیم‌گیرنده ایرانی و آمریکایی تلاش می‌کند تا به شیوه‌ای توصیفی-تحلیلی به این سؤال اصلی مقاله که چرا دولت موقت و شورای انقلاب اسلامی اختلاف کردند و اینکه این اختلافات چه تأثیری بر تحول سیاست خارجی انقلاب اسلامی داشته است، پاسخ دهد.

اهداف انقلاب اسلامی

گروه‌های سیاسی مختلفی در جریان انقلاب اسلامی فعالیت می‌کردند که هر یک اهداف خاص و بعضاً متفاوتی را دنبال می‌کردند. درحالی‌که برخی گروه‌ها خواهان اصلاحات اجتماعی و تأمین آزادی و مردم‌سالاری یا تضعیف تدریجی نظام سلطنتی بودند، جریان اصلی انقلاب به رهبری امام خمینی (ره) همان‌طور که در دو تظاهرات بزرگ تهران در تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ نشان داده بود تنها به آزادی و سرنگونی رژیم شاهنشاهی اکتفا نکرده بلکه خواستار قطع وابستگی از تمامی قدرت‌های خارجی و استقرار یک حکومت اسلامی به شکل جمهوری اسلامی بودند. اتخاذ دو شعار «استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی» و «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» و سردادن آن‌ها در این تظاهرات هم ناشی از همین موضوع بود. امام خمینی (ره) چنان‌که در پیام تبریک به مناسبت پیروزی انقلاب اسلامی آورده بود، همین اهداف را مورد تأیید قرار داده و نهضت اسلامی در ایران را نهضتی معرفی کرده بود که در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ توانسته بود بر استبداد و استعماری که به

یک قطب جدید برای جذب محرومان و مستضعفان جهان درآید و در مرحله دوم حکومت بزرگ اسلامی را از طریق یک فدراسیون یا اتحادیه کشورهای اسلامی تشکیل دهد و در مرحله سوم، زمینه‌ساز حکومت واحد جهانی گردد. در همین راستا بود که امام خمینی (ره) پس از پیروزی انقلاب اسلامی در دیدار هیئت کوییتی با وی در سخنانی گفته بود:

«من امیدوارم که همه ملت‌های اسلام که به واسطه تبلیغات سوء اجانب متفرق شده‌اند و در مقابل هم قرار گرفته‌اند، بیدار شوند و همه با هم شوند، یک دولت بزرگ اسلامی؛ یک دولت زیر پرچم لا إله إلا الله تشکیل بدهند و این دولت بر همه دنیا غلبه کند» (اطلاعات ۱۳۵۷/۱۲/۷: ۷).

عرصه بین‌المللی، از نظر امام و انقلابیون مذهبی، به میان دو قطب و اردوگاه شرق و غرب تقسیم شده بود و کشورهای کوچک و متوسط برای حفظ تمامیت و منافع ملی خود چاره‌ای جز پیوستن به یکی از این دو قطب نداشتند. شعار انقلابی «نه شرقی نه غربی» در واقع این وضعیت موجود را ظالمانه و آن را فقط در خدمت منافع قدرت‌های بزرگ و استعمارگری می‌دانست که مجموعه واحدی از استکبار جهانی را تشکیل می‌دادند. به این ترتیب و بر اساس این نگرش به تاریخ بود که انقلاب اسلامی نه تنها وابستگی به هیچ‌یک از ابرقدرت‌ها را منطقی و اصولی نمی‌دانست بلکه برای اصلاح یا از بین بردن نظام ظالمانه موجود حاکم بر روابط بین‌الملل تلاش و مبارزه می‌کرد. همین اعتقاد بود که این شعار را از تر عدم تعهد جدا می‌ساخت و با اتخاذ سیاست تهاجمی و مبارزه‌جویانه با استکبار شرق و غرب «اعتقاد به حکومت واحد جهانی تحت لوای اسلام» داشت (محمدی، ۱۳۶۳: ۵۹). به نظر امام خمینی (ره) آن‌گونه که در ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۸ (۱۴ می ۱۹۷۹) در جمع مسلمانان پاکستانی و هندی مقیم ایران در قم فرموده بود:

ابرقدرت شرق و غرب و دیگر قدرت‌های بزرگ، مستکبر و غاصب بودند و هنگامی که نهضت اسلامی عالم‌گیر شود، آن‌ها به راحتی از صحنه بین‌المللی حذف می‌شوند (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹: ۷/۲۹۳-۲۹۲).

امام خمینی (ره) نظام بین‌المللی را نظام سلطه‌ای که دست‌پرورده قدرت‌های بزرگ است، قلمداد می‌کرد و سازمان‌های بین‌المللی را نیز در کنار دولت‌های بزرگ در ایجاد این نظام سلطه مقصر می‌دانست. ایشان، چنان‌که در ملاقات با خبرنگاران مطبوعات اروپا در ۷ آذر ۱۳۵۸ گفته بود: همه سازمان‌های بین‌المللی ساخته و پرداخته قدرت‌های بزرگ بوده و شورای امنیت سازمان ملل متحد، برای نمونه، یک سازمان «فرمایشی» است (اطلاعات ۱۳۵۸/۹/۱۰: ۴) و جز «برای طرفداری از قدرتمندان» و «سلطه بر ضعیفان و مکیدن خون محرومان جهان» کاری نمی‌کنند (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹: ۱۲/۲۵۹).

بی‌تردید همین برداشت از «نه شرقی نه غربی» بود که جواد منصوری، معاون وقت وزیر امور خارجه را بر آن داشته بود تا امیدوار شود که «با استقلال در سیاست یقیناً زمینه‌ساز جریان سومی در جهان خواهیم بود و این دوقطبی بودن جهان به‌طورکلی شکسته می‌شود و ما به‌عنوان قطب سوم مطرح خواهیم شد» (منصوری، ۱۳۶۴: ۳۸). این نگرش در روابط بین‌الملل به رویکرد یا سیاست تجدیدنظرطلبانه^۱ تعبیر می‌شود که در نقطه مقابل رویکرد یا سیاست حفظ وضع موجود^۲ است.

دوراهی نظری و عملی

گرچه مبارزه با استبداد شاهنشاهی هدف نخست و مشترک همه گروه‌های مبارزی بود که گرداگرد امام خمینی (ره) قرار گرفته و همگام با رهبری او انقلاب اسلامی را به پیروزی رساندند اما چندی از دستیابی به

دست به ترور آمریکاییان مقیم ایران و مقامات امنیتی رژیم پهلوی می‌زدند، فراتر نمی‌رفت. آنچه که مهم بود اختلافات نظری و عملی بود که به تدریج در میان دو گروه انقلابیون مذهبی به رهبری امام خمینی (ره) و انقلابیون دمکرات شامل جبهه ملی و نهضت آزادی ایران به نمایندگی مهدی بازرگان که با حکم امام خمینی (ره) به نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب اسلامی برگزیده شده بود، بروز کرد و تا سقوط بنی‌صدر اولین رئیس‌جمهور اسلامی در تاریخ ۱ تیر ۱۳۶۰ ادامه یافت. البته انتصاب بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران، به نخست‌وزیری از سوی امام خمینی (ره) در چارچوب ائتلاف دو جنبش دمکراتیک و مذهبی نبود. امام خمینی (ره) همواره موضوع ائتلاف میان گروه‌های مختلف را با رهبری خود مردود می‌دانست و در مصاحبه‌های متعددی در نوفل‌لوشاتو از جمله با رادیوتلوویزیون آلمانی‌زبان سوئیس در ۲۵ آبان ۱۳۵۷ اعلام کرده بود:

«ما با جبهه خاصی ائتلاف نداریم؛ همه ملت با ما و ما با همه ملت هستیم و هر کس، این مطالبی که ما داریم و عبارت است از استقلال مملکت و آزادی همه‌جانبه و جمهوری اسلامی که قائم‌مقام رژیم سلطنتی است، موافقت کند، از گروه ماست و از ملت است و اگر موافقت نکند، برخلاف مصالح اسلام و ملت گام برداشته است و ما هیچ ربطی با او نخواهیم داشت» (یزدی، ۱۳۶۳: ۳۵).

به این ترتیب از نظر امام خمینی (ره) هر گروه و فردی که خود را انقلابی می‌دانست، باید خود و برنامه‌هایش را با ملت که بر اساس اسلام و تعالیم آن حرکت می‌کند، منطبق می‌کرد. در واقع همگامی و همسویی کریم سنجابی، رهبر جبهه ملی، و مهدی بازرگان، رهبر نهضت آزادی ایران، با انقلابیون مذهبی تحت رهبری امام خمینی (ره) به خاطر این بود که می‌دیدند برای شکست استبداد که اولین هدف مشترک آنهاست، باید تفاوت نظری را کنار گذاشت و

این هدف نگذشت که همین گروه‌ها برای نیل به اهداف بعدی خود که متفاوت و بلکه متضاد هم بود، به اختلاف و درگیری با یکدیگر پرداختند. این رقابت و درگیری میان گروه‌های انقلابی به تضاد بنیادین سلطنت‌طلبان و طرفداران رژیم پهلوی که جبهه ضد انقلاب را تشکیل داده بودند، اضافه شد و وضعیت هرج‌ومرجی را در ماه‌های نخست پس از پیروزی انقلاب پدید آورد. به نوشته ابراهیم یزدی، معاون نخست‌وزیر دولت موقت در امور انقلاب، همه مخالفان انقلاب، استراتژی جدیدی را بر اساس یک جنگ سیاسی-روانی ضد انقلاب شروع کرده بودند. وی عناصر اصلی مورد استفاده دشمن در این جنگ سیاسی-روانی را «شایعه‌سازی، شایعه‌پراکنی، دروغ‌پردازی، تهمت‌زنی و خلاصه، ترور شخصیت (و در مواردی ترور شخص) ضد مبارزان سابقه‌دار و شخصیت‌های مورد اعتماد مردم و رهبری» می‌نامید که در نتیجه، «اختلافات میان مسلمین را تشدید و نیروهای اسلامی را تضعیف» کرده بود (یزدی، ۱۳۶۳: ۱۷۹).

این اختلافات را در دوره پس از پیروزی انقلاب اسلامی به‌طور کلی می‌توان در دو قسمت نظری و عملی خلاصه کرد. پرداختن به این اختلافات در اینجا از این نظر مهم است که قدرت‌های حافظ وضع موجود به‌ویژه ایالات متحده که با از دست دادن رژیم پهلوی منافع خود را در خطر می‌دیدند، طرح ورود مجدد به صحنه سیاسی ایران و بازسازی روابط استراتژیکی از کف رفته را در دخالت در این وضعیت اختلاف و گزینش و حمایت از یک گروه ضعیف‌تری که با اهداف آمریکا همسویی بیشتری نشان می‌داد، متمرکز کرده بود.

گروه‌های کمونیستی چپ و رادیکال مانند حزب توده، چریک‌های فدایی خلق و سازمان مجاهدین خلق (منافقین) از ابتدای انقلاب اسلامی و حتی قبل از آن کنار گذاشته شده بودند (بازرگان، ۱۳۶۳: ۸۶) و تعداد و توان مبارزاتی آنها هم از چند گروه مسلح که گاه‌وبی‌گاه

حل و فصل اختلافاتی همچون نهضت تدریجی از طریق انتخابات آزاد را به بعد واگذار کرد (بازرگان، ۱۳۶۰: ۲۱-۱۸). به این ترتیب، گروه‌ها، احزاب و افراد جنبش کمونیستی از جمله نخستین انقلابیونی بودند که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی به خاطر همین جدایی از خواست و تمایل مذهبی ملت ایران از سوی هر دو جنبش مذهبی و دمکراتیک طرد شدند و کمی بعد نیز افراد و احزاب جنبش دمکراتیک از جمله علی شایگان و جبهه ملی ایران به سرنوشت مشابهی از سوی رهبری انقلاب گرفتار شدند.

انقلابیون دمکرات در مقابل برداشت نظری امام خمینی (ره) و انقلابیون مذهبی از «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» که نه تنها بر نفی بلکه بر مبارزه با نظام شرق و غرب و ارائه الگو، سبک و شیوه جدیدی از زندگی بر پایه تعالیم اسلامی تأکید می‌کرد، ایستادگی می‌کردند و استقلال را به معنی عدم وابستگی و فقط تأکیدی بر نپذیرفتن آیین و مرام شرق و غرب می‌دانستند و از آن به سیاست «موازنه مثبت» تعبیر کرده و آن را در «همکاری با جهان غرب و شرق و در جهت مصالح مردم و انقلاب» جستجو می‌کردند. حتی برخی از آنان این شعار را مشابه سیاست «عدم تعهد» تلقی کرده و معتقد بودند «نشان‌دهنده دشمنی با شرق و غرب نیست بلکه نشان‌دهنده روش‌ها و شیوه‌های ما در سیاست خارجی است که نه به صورت شرقی‌هاست و نه به صورت غربی‌ها» است (محمدی، ۱۳۶۶: ۴۶)؛ برای مثال، مهدی بازرگان معتقد بود که شعار «نه شرقی نه غربی» مفهومی «کاملاً ملی و دفاعی» داشته و منظور از آن «احراز استقلال همه‌جانبه خودمان در برابر بیگانگان و ابرقدرت‌ها ... و عدم اتکاء به بلوک‌های شرق و غرب، چه به لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی و چه به لحاظ اخذ و اقتباس ایدئولوژی از مکتب‌های مارکسیستی یا کاپیتالیستی» بوده است. بازرگان نه تنها جنبه ضد غربی این شعار را انکار

می‌کرد بلکه معتقد بود که این جنبه بعد از پیروزی انقلاب و از اواخر دولت موقت دچار «تعبیر و تحریف و تعمیم» شد (بازرگان، ۱۳۶۳: ۱۰۴).

امام خمینی (ره) از «ایمان راسخ» مهدی بازرگان به «مکتب اسلام» آگاه بود و با «سوابق» وی «در مبارزات اسلامی و ملی» آشنایی داشت؛ چنان‌که در حکم انتصاب وی به نخست‌وزیری دولت موقت انقلاب اسلامی در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ (۴ فوریه ۱۹۷۹) نیز به این موارد اشاره کرده بود (بازرگان، ۱۳۶۲: ۱)؛ ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی بازرگان و وزیرانش راهبرد دیگری را برای دولت خود برگزیده بودند که منطبق با راهبرد تعیین‌شده از سوی امام نبود، راهبردی که سعید برزین آن را «تجلی اندیشه کلاسیک لیبرال» نامیده است (برزین، ۱۳۷۴: ۲۷۲). دولت موقت از یک سو در تلاش بود تا هم دخالت دولت را در جامعه مدنی کاهش دهد و هم فعالیت دستگاه بوروکراسی عربض و طویل دولت را اصلاح کند و از سوی دیگر با میزان و عمق تغییرات انقلابی مثل محاکمه و اعدام کارگزاران رژیم پهلوی و تصفیه کارمندان سطوح میانی و پایینی دولت که از سوی دادگاه‌های انقلاب اسلامی و هزاران کمیته و شورای محلی و اداری به اجراء درمی‌آمد، مخالف بود. به تعبیر بازرگان (۱۳۶۳: ۹۰)، همین «انقلابی نبودن و قاطعانه عمل نکردن یا گام‌به‌گام رفتن» وی و دولت موقت، «از اولین اختلافات و عمیق‌ترین انتقادات به دولت موقت» بود (نبوی در ستوده، ۱۳۷۹: ۴۱-۴۰، عبدی در ستوده، ۱۳۷۹: ۵۲ و میردامادی در ستوده، ۱۳۷۹: ۵۱).

از نظر دولت موقت، اولویت نخست با منافع محصور در محدوده سرزمینی بود و آرمان‌هایی همچون دفاع از مسلمانان در اولویت دوم قرار داشت (بازرگان، ۱۳۶۳: ۱۱۱-۱۱۰) و این دولت در زمینه روابط خارجی، «سیاست عادی‌سازی» را پیشه کرده بود و منظور آن از «عادی‌سازی»، بهبود روابط با آنچه که در نظر انقلابیون

که تأثیرات شگرفی را بر روابط خارجی دولت موقت می‌گذاشت. برای نمونه آیت‌الله صادق روحانی که رهبری جامعه شیعیان بحرین را برعهده داشت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی از بحرین اخراج شده بود، در ایران همواره هشدار می‌داد که اگر بحرین نظام جمهوری اسلامی را ایجاد نکند، ایران ادعاهای ارضی خود با بحرین را دنبال خواهد کرد (اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۲۶: ۲). محمد منتظری نیز سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی را در ایران تأسیس کرده بود و از هر طریقی برای «صدور انقلاب» به سراسر جهان بهره‌برداری می‌کرد. دولت موقت در مقابل این اظهارات و اقدامات انقلابیون مذهبی ناگزیر بود با اعزام نمایندگانی به بحرین و عربستان سعودی از این کشورها دلجویی کند و همواره اظهارات و اقدامات طرفداران صدور انقلاب را غیرمسئولانه عنوان کرده و آن‌ها را رسماً رد می‌کرد؛ برای مثال، ابراهیم یزدی دستگاه دیپلماسی کشور را موظف می‌کرد که باید «همسایگان را قانع کنیم که انقلاب صادراتی نیست و دولت جمهوری نیز درصدد صدور انقلاب نیست» (اطلاعات، ۱۳۵۸/۷/۱۸: ۲).

باین‌حال، اظهارات و فعالیت‌های این افراد و گروه‌ها هیچ‌گاه فروکش نکرد و به‌طور غیررسمی ادامه یافت. به نوشته ویلفرد بوچتا، همه این افراد و گروه‌های اسلامی در یک عنوان و تحت پوشش حزب جمهوری اسلامی قرار گرفته بودند (Buchta, 1997: 11) که از ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ خود را متشکل‌تر کرده و اساسنامه‌ای برای این حزب تنظیم کرده بودند که سرشار از برنامه‌های دینی، ضد استعماری و ضد لیبرال از جمله ضرورت تبلیغ اعتقادات دینی در تمام ابعاد زندگی اجتماعی، توسعه حوزه مذهبی و سرکوب عناصر غیردینی، پاک‌سازی سازمان‌های کشوری از عناصر خارجی، جلوگیری از نفوذ خارجی و قطع وابستگی اقتصادی به خارج، احترام به آزادی‌های فردی و اصلاح دستگاه

مذهبی «استکبار جهانی» به شمار می‌رفت، بود که هم با راهبرد تعیین‌شده از سوی امام خمینی (ره) و هم «اصلاً با روح انقلابی قانون اساسی سازگار نبود» (عمید زنجانی، ۱۳۷۹: ۲۸۱-۲۸۲). بازرگان به تبعیت از مصدق، تلاش کرد تا اصل موازنه را در سیاست خارجی به کار ببرد و به‌این‌ترتیب ضمن پذیرش نظام موجود بین‌المللی، در پی ایجاد توازن میان شرق و غرب بود (رمضانی، ۱۳۷۸: ۴۱).

اما در مقابل بازرگان و دولت موقت که از اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی تشکیل یافته بود، شورای انقلاب اسلامی قرار داشت که اکثریت اعضای آن را روحانیون مبارز و انقلابیون مذهبی تشکیل داده و بیشتر از این دسته مبارزان سمت‌وسو می‌گرفت. اینان خواستار فرارفتن از منافع محصور در مرزهای ملی و حتی عبور از منافع ملی و اتخاذ قالب گسترده‌تری با عنوان منافع امت اسلامی بودند. اسدالله آیت، عضو مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، در سخنان خود بر مواردی همچون ایجاد سازمان جهانی مسلمین (شبهه سازمان ملل) و لزوم حمایت دولت جمهوری اسلامی ایران از انقلاب جهانی تأکید می‌کرد و از این‌رو لزومی به شرط ایرانی‌الاصل بودن رئیس‌جمهور ایران نمی‌دید (اداره کل امور فرهنگی، ۷۴). کیاوش، دیگر عضو این مجلس هم بر موضع‌گیری روابط خارجی بر اساس اصل تولی و تبری اصرار می‌ورزید (همان: ۱۴۳۱). جلال‌الدین فارسی نیز با طرح انترناسیونالیسم اسلامی، از تجزیه‌ناپذیری ملت مسلمان ایران از امت اسلامی، ایجاد وزارت امت به‌جای وزارت خارجه، حمایت همه‌جانبه از فلسطین و نهضت‌های آزادی‌بخش، تلاش برای سرنگونی رژیم‌های وابسته و مرتجع و ایجاد اتحاد جماهیر اسلامی حمایت می‌کرد (فارسی، ۱۳۷۳: ۲۰۰، ۴۸۷-۴۹۶).

این تمایلات انقلابی مذهبی تنها به طرح دیدگاه و نظر خلاصه نمی‌شد بلکه جنبه عملی نیز به خود گرفت

بوروکراسی با استفاده از شیوه‌های مبارزه فکری، سیاسی و بلکه بالاتر و خطرناک‌تر، بود (حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸: ۳۵ و رضوی، ۱۳۷۶: ۱۶۶-۱۶۵).

در کنار این تنش‌ها و اختلافات، موضوع نحوه و سطح روابط دولت تازه تأسیس جمهوری اسلامی با دولت ایالات متحده آمریکا هم بالا گرفته بود. بازرگان معتقد بود که «مخالفت و مبارزه با آمریکا و غربی‌ها، فرع بر حمایت آنان از شاه بود و ... به شرط عدم حمایت آمریکایی‌ها از شاه و عدم دخالت در امور داخلی ما، روابطمان با آن‌ها دوستانه خواهد بود» (بازرگان، ۱۳۶۳: ۴۰؛ اسناد لانه جاسوسی: ۶۳/۲-۹۰؛ Bill, 1988: 265).

آن‌ها آمریکا را خطر جدی و مهمی نمی‌دانستند بلکه شوروی را خطرناک‌تر از آمریکا و به‌عنوان شیطان اکبر تلقی می‌کردند و معتقد بودند که به‌خاطر مرزهای بیش از دو هزار کیلومتری ایران با شوروی «اگر خطری ما را تهدید کند، بیشتر از جانب شوروی است.» به همین خاطر باید با آن دسته از «آمریکایی‌های خوب» که در بین دولت‌مردان آمریکا و طرفدار ایران و انقلاب‌اند ارتباط نزدیک برقرار کرد» (بهزاد نبودی در ستوده، ۱۳۷۹: ۴۰-۳۹).

به همین سبب، بازرگان و وزیرانش از هر فرصتی برای عادی‌سازی روابط و مذاکره با مقامات آمریکایی استقبال می‌کردند و حتی معاون وی، عباس امیرانظام، «سعی می‌کرد اطلاعات موردنیاز را از ایالات متحده به دست آورد» (ونس، ۱۳۶۲: ۶۰-۵۹؛ Bill, 1988: 280).

ولی ایالات متحده از نظر انقلابیون مذهبی، شریک جنایت‌های رژیم پهلوی و یک ابرقدرت مداخله‌گر و متجاوز بود و در کنار تأکید بر استبدادستیزی انقلاب اسلامی، خواستار مقابله و تعارض با قدرت‌های استعماری و استکباری جهان بودند (محتشمی‌پور در ستوده، ۱۳۷۹: ۳۴-۲۰). به همین دلیل انقلابیون مذهبی تمایلی به تماس با مقامات آمریکایی نشان نمی‌دادند و جز چند مورد انگشت‌شمار پیش از انقلاب (تماس

سالیوان با آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله موسوی اردبیلی) و پس از انقلاب (تماس هنری پرکت در سفر به تهران دو هفته قبل از اشغال سفارت آمریکا در تهران، با امام‌جمعه تهران و آیت‌الله بهشتی)، از هرگونه مذاکره با آمریکاییان پرهیز می‌کردند.

وزیران امور خارجه در دوره حکومت دولت موقت انقلاب اسلامی نیز به دلیل وابستگی به جنبش مردم‌سالاری بیشتر از اندیشه و مسیر لیبرال پیروی می‌کردند و اعتقاد راسخی به خواسته‌های اساسی جنبش مذهبی در دو شعار یادشده نداشتند و اساساً رهبری امام خمینی (ره) را تنها تا فروپاشی استبداد شاهنشاهی و خلاصی از یوغ امپریالیسم، آن هم انگلستان و ایالات متحده، قبول داشتند. کریم سنجابی، به‌عنوان اولین وزیر امور خارجه انقلاب اسلامی، دبیرکل جبهه ملی ایران بود که در ۷ آبان ۱۳۵۷ پس از ملاقات با امام خمینی (ره) در پاریس، با اظهار اینکه «مبارزه‌ای که ملت ایران به رهبری آیت‌الله خمینی (ره) به آن دست زده، همان مبارزه احزاب سیاسی، به‌ویژه جبهه ملی است»، وی را به‌عنوان «رهبر عالی و مورد احترام» می‌پذیرفت اما توجهی به شعارهای انقلاب اسلامی و اصول سیاست خارجی مستقل دولت اسلامی نشان نمی‌داد و در زمان تصدی بر وزارت امور خارجه، اصول لیبرال-دموکراسی را در سیاست خارجی جمهوری اسلامی حاکم گرداند (اطلاعات ۱۳۵۷/۸/۸).

برای نمونه، سنجابی در پیامی که در ۲۹ اسفند ۱۳۵۷ (۲۰ مارس ۱۹۷۹) به مناسبت روز بین‌المللی از بین بردن تبعیض نژادی صادر کرده بود، نه‌تنها انقلاب اسلامی را در حد یک مبارزه برای رهایی از استبداد و امپریالیسم برشمرد بلکه با تأکید بر آزادی‌های اساسی و مشترک میان همه انسان‌ها، بر تلاش‌های جامعه بین‌المللی تأکید کرده بود (اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۶: ۵).

این اختلافات نظری و عملی موجب شد تا نه‌تنها انقلابیون مذهبی بلکه شخص امام خمینی (ره) خارج از

غیر متعهدها را فرصت مناسبی می‌دانست تا «ارزش‌های انقلاب اصیل خود را به دنیا» معرفی کند (اطلاعات، ۱۳۵۸/۶/۴: ۱۲).

در ورای این اظهارات ضد و نقیض، ابراهیم یزدی در عمل نیز سیاست خارجی کشور را بر روی محورهای ناهمگونی مانند «موازنه منفی» در روابط با قدرت‌های بزرگ، «بی‌طرفی مثبت» یا «عدم تعهد» در صحنه بین‌المللی و اتخاذ سیاست کژدار و مریز در روابط با آمریکا (مصاحبه ابراهیم یزدی با رادیو بی‌بی‌سی در ۱۳۷۴/۳/۱۵ نقل در ستوده، ۱۳۷۹: ۴۹) یا بازسازی و ترمیم رابطه با آمریکا قرار داده بود. در این زمان، کشور گرفتار ناآرامی‌های داخلی در استان‌های مرزی بود و تهدیدات نظامی شوروی، مشابه آنچه که در افغانستان در جریان بود، جدی به نظر می‌رسید و ارتش برای کنترل این ناآرامی‌ها و کسب آمادگی لازم، نیاز شدیدی به تجهیزات و تسلیحات آمریکایی داشت. به همین دلیل وی تلاش می‌کرد از طریق مذاکره مستقیم و یا غیرمستقیم، ایالات متحده را به بازگرداندن کارشناسان خود به ایران راضی کند. مذاکرات وی با برژینسکی که با حضور مهدی بازرگان، نخست‌وزیر، و مصطفی چمران، وزیر دفاع، در الجزایر صورت گرفته بود، در همین راستا قابل ارزیابی است.

رویارویی خارجی

این اختلافات نظری و عملی اگر در عرصه داخلی و ملی محدود می‌ماند شاید قابل تحمل می‌بود ولی از آنجاکه این دیدگاه‌ها و اقدامات از مرزهای جغرافیایی ایران نیز فراتر رفته بود و موجب نگرانی کشورهای بزرگ حافظ وضع موجود و دیگر کشورهای همسایه و غیر همسایه در هر دو اردوگاه غرب و شرق شده بود، واکنش‌هایی را در صحنه بین‌المللی برانگیخت که به‌نوبه خود موجب بالا گرفتن اختلافات داخلی و در نتیجه، جدایی این دو گروه

مسیر هیئت دولت، اقدام به ورود در سیاست خارجی کند. نخستین اقدام مستقیم امام خمینی (ره) در سیاست خارجی را شاید بتوان در همین ماه‌های نخستین وزارت کریم سنجابی عنوان کرد که در پی انعقاد پیمان صلح مصر و اسرائیل در کمپ دیوید و بی‌توجهی کریم سنجابی به این موضوع، امام خمینی (ره) خواستار واکنش فوری و جدی شد و در نتیجه «وجود مراکز مختلف تصمیم‌گیری و اجرایی» آن‌گونه که کریم سنجابی اظهار کرده بود مجبور شد تا در ۲۶ فروردین ۱۳۵۸ استعفاء دهد (اطلاعات، ۱۳۵۸/۱/۲۹: ۸). امام خمینی (ره) نیز در نامه‌ای در ۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ شخصاً دستور لغو روابط دیپلماتیک با دولت مصر را صادر کرد.

ابراهیم یزدی، دومین وزیر امور خارجه انقلاب اسلامی هم که در فروردین ۱۳۵۸ به وزارت امور خارجه منصوب شد گرچه عضو نهضت آزادی ایران بود و شدت انقلابی‌گری و همسویی وی با جنبش مذهبی و امام خمینی (ره) بیش از کریم سنجابی بود ولی بیشتر از مردم‌سالاری به سبک غربی طرفداری می‌کرد و برای تدوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی، تلاش می‌کرد با فراخوانی همه گروه‌های مارکسیستی، لیبرال و راست و چپ و التقاطی، به یک سیاست اجماعی دست یابد. تعریفی که وی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی ارائه می‌کرد مبهم و متناقض بود؛ گاهی از آن به شکل عدم تعهد و بی‌طرفی در درگیری میان ابرقدرت‌ها، توأم با همکاری کامل با آن‌ها و دیگر کشورهای جهان، تعبیر می‌کرد (اطلاعات، ۱۳۵۸/۳/۲۶: ۱۲) و گاهی دیگر ضمن مخالفت با حضور نیروهای خارجی در خلیج فارس، سیاست خارجی جمهوری اسلامی را «بر پایه پشتیبانی از تمامی جنبش‌های آزادی‌خواهانه مستضعفین جهان» اعلام (اطلاعات، ۱۳۵۸/۴/۲۷: ۱۲) و آن را «آغازگر نقش فعالی در جنبش‌های ضد امپریالیستی، ضد صهیونیستی و ضد نژادپرستی سراسر جهان» معرفی می‌کرد و اجلاس

انقلابی از هم شد. بیشترین نگرانی به ایالات متحده مربوط می‌شد که پیش از انقلاب اسلامی، هم‌پیمان رژیم پهلوی بود ولی در پی پیروزی انقلاب منافع مختلف خود را در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی از دست داده و تلاش می‌کرد تا در فاصله نه ماه پس از انقلاب اسلامی که به دوره دولت موقت انقلاب اسلامی مشهور است و با اشغال سفارت آمریکا در تهران در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ (۴ نوامبر ۱۹۷۹) به پایان می‌رسد، وضعیت مطلوب گذشته خود را در ایران بازسازی کند. یکی از این اقدامات انتخاب یک گروه مبارز و به خدمت درآوردن آن برای مقابله با گروه دیگر و بهره‌برداری به نفع خود بود. از نظر آمریکایی‌ها نزدیکی به دمکرات‌ها با وجودی که در مبارزه با رژیم پهلوی موضع مشترکی با دیگر انقلابیون داشتند، «طبیعی» بود. آن‌ها از نظر فرهنگی و سیاسی احساس تعلق خاطر به ایالات متحده می‌کردند چراکه بیشتر رهبران آن‌ها به انگلیسی مسلط بودند و در ایالات متحده و اروپا تحصیل کرده بودند (Bill, 1988: 278). محتشمی‌پور ضمن اشاره به این اختلاف میان رهبران انقلاب معتقد بود:

«لیبرال‌ها و غرب‌گراها در داخل ایران و به‌خصوص در مجموعه دولت موقت بودند که سعی می‌کرد آمریکا را به‌صورت فعال در صحنه ایران حفظ کند. این جریان، تمام خواسته‌های آمریکا را اجراء می‌کرد و سعی داشت که جمهوری اسلامی را جذب سیستم جهانی کند. ... در ماه‌های نخست، فرودگاه را برای اعضاء سفارت آمریکا بازگذاشت و آمریکایی‌ها مستقیماً با هواپیماهای مختلف به فرودگاه مهرآباد می‌آمدند و وسایل پیچیده الکترونیکی و نظامی و جاسوسی را که پولش را قبلاً از ایران گرفته بودند، خارج می‌کردند. این وسایل را که در پایگاه‌های جاسوسی آمریکا در شمال و جنوب و مرکز ایران مستقر بود و کلیه هزینه‌هایش را از ایران گرفته بودند، در همان روزهای نخست، دیپلمات‌های خودشان مستقیماً و یا

به‌صورت محموله‌های سیاسی که بازبینی نمی‌شد، از ایران خارج کردند. حتی در مواردی که نیروهای انقلابی پاسدار در فرودگاه جلو این تحرکات آمریکایی را گرفتند، فریاد آمریکایی‌ها بلند شد و دولت موقت دخالت کرد تا این مانع برطرف شود. دولت موقت از همان روزهای اول سعی می‌کرد که دل‌نگرانی و دلخوری آمریکایی‌ها را از پیروزی انقلاب برطرف کند و به آنان ثابت کند که دولت جدید ایران فرقی با دولت شاه ندارد و آمریکایی‌ها همچنان می‌توانند یکه‌تاز صحنه سیاسی ایران باشند» (نقل در ستوده، ۱۳۷۹: ۶۵-۶۴).

جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، نیز در خاطرات خود درباره این دوگانگی و اختلاف در میان رهبران ایران نوشته بود:

«مهدی بازرگان ... و اعضاء کابینه‌اش که بیشتر تحصیل‌کرده غرب بودند، با ما همکاری داشتند. آن‌ها از سفارت ما حفاظت می‌کردند و از ژنرال فیلیپ گاست ... مراقبت به عمل می‌آوردند تا بدون خطر، رفت‌وآمد کند و برای ما پیام‌های دوستانه‌ای می‌فرستادند. بازرگان علناً اعلام کرد که مایل است با آمریکا روابط حسنه‌ای داشته باشد، ولی به‌زودی افراطیون طرفدار آیت‌الله خمینی (ره) به‌صورت مشکلی بزرگ برای او درآمدند» (کارتر، ۱۳۶۱: ۲۰).

به نظر می‌رسد با آگاهی از این پیشینه گروه‌های انقلابی ایران بود که کارتر یک روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در یک اجلاس مطبوعاتی اعلام کرد که آمریکا آماده همکاری با دولت انقلابی ایران به ریاست بازرگان است و اظهار امیدواری کرد که روابط دوستانه ایران و آمریکا به نفع ملت‌های دو کشور همچنان ادامه یابد. وی در این باره افزود:

«سیاست آمریکا طی ۱۵۰ سال گذشته بر این اساس بوده که حکومت قانونی هر کشوری را به رسمیت بشناسد و ایران هم از این مسئله جدا نبوده است. تا موقعی که شاه

بین دو گروه اول شکاف وجود دارد. چپ‌گرایان می‌کوشند از این رخنه استفاده کنند و جا پای خود را محکم سازند» (اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۲۷: ۸).

علاوه بر این‌ها، ایالات متحده که در گذشته از ضعف اطلاعات خود درباره ایران ضربه جبران‌ناپذیری خورده بود این بار تلاش می‌کرد به‌طور جدی «عطش خود را برای اطلاعات سیراب کند» (هنری پرکت نقل در Bill, 1988: 280) در این راه تماس‌های خود را هم با اعضای هیئت دولت موقت و هم با افسار مختلف مردم از ضد انقلاب گرفته تا انقلابیون در پست‌های مختلف اداری و نظامی گسترش داد. اسناد لانه جاسوسی درباره این تماس‌ها به‌وضوح نشان می‌داد که چطور برای بی‌توجهی و یا خارج کردن امام خمینی (ره) از صحنه سیاسی کشور، در پی جذب افراد مؤثر و مهم دمکرات‌های دولت موقت از جمله ابوالحسن بنی‌صدر برآمدند و در ظاهر به‌عنوان مشاور اقتصادی یک شرکت آمریکایی، با حقوق ۱۰۰۰ دلار به همکاری دعوت شده بود ولی در واقع رابط سازمان سیا تلاش می‌کرد تا وی را به استخدام این سازمان درآورد (اسناد لانه جاسوسی، ج ۹ و Bill, 1988: 286-293).

در همین زمینه، کنسولگری آمریکا در تهران مأموریت داشت تا نظامیان و کارکنان سازمان هواپیمایی کشوری را در اولویت دریافت ویزا قرار دهد و در ازاء دادن ویزا یا وجه نقد، اطلاعات آن‌ها را درباره تغییرات احتمالی در طرح‌های مقابله با حمله عراق به ایران، آمادگی عملیاتی هواپیماهای اف ۱۴، اف ۵ و سی ۱۳۰، طرح بازگرداندن مستشاران نیروی هوایی ایالات متحده، ناآرامی‌های اقلیت‌ها در نواحی مرزی ایران از جمله بلوچستان و خریدهای تسلیحاتی ایران از کشورهای غیر از ایالات متحده دریافت و به سازمان سیا انتقال دهد (اسناد لانه جاسوسی، ج ۶۸ و Bill, 1988: 286). دونالد سی پکویین، رئیس پایگاه سیا در تهران در گزارشی در

در ایران بود ما شاه را می‌شناختیم سپس شاپور بختیار نخست‌وزیر قانونی حکومت وقت بوده و اینکه مجلسین ایران منحل شده و بختیار هم استعفاء کرده ما بازرگان را به‌رسمیت می‌شناسیم. سیاست ما بر این نیست که هیچ رهبری را در جهان به کشوری تحمیل کنیم. تنها یک بار دچار این اشتباه شدیم و آن ویتنام بود که دیگر تکرار نخواهیم کرد. این اراده ملت ایران بود که رژیم سابق را سرنگون و حکومت تمام ملی را جانشین آن کرد» (اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۲۴: ۸).

دولت آمریکا پنج روز بعد از پیروزی انقلاب در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ نیز رسماً اعلام کرد که روابط دیپلماتیک خود را با تهران حفظ خواهد کرد و رژیم جدید ایران را به‌رسمیت می‌شناسد (اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۱/۲۸) و با تمایل شدیدی که دولت موقت برای این روابط اظهار می‌کرد این ارتباط از اوایل تابستان ۱۳۵۸ به‌طور روزافزونی گسترش یافت. کارتر و برژینسکی برای آنکه بتوانند «از افکار و احساسات ضد کمونیستی روحانیون حاکم بر ایران بهره بگیرند ... چندین بار به‌طور غیرمستقیم از منافع مشترک خود با ایرانیان سخن گفته و درصدد جلب حکومت جانشین شاه برآمده» بودند (برژینسکی، ۱۳۶۲: ۱۶۶)؛ اما واقعیت این است که آمریکایی‌ها در این زمان همچون گذشته، از چپ‌گرایان مسلح از جمله حزب توده نگران بودند؛ چراکه ممکن بود با حمایت شوروی قدرت را در ایران به دست بگیرند. لس‌آنجلس تایمز در مصاحبه‌ای با استانیفیلد ترنر، رئیس سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده، نگرانی وی را در این باره چنین منتشر کرده بود:

«ایران بین دو قطب قرار گرفته است: از یک سو دولت بی‌طرف بازرگان و از سوی دیگر مذهبی‌های متعصب. وقتی از وی سؤال شد که کدام یک پیروز می‌شوند گفت: هیچ‌کدام؛ پیروزی نهایی با چپ‌گرایان است؛ زیرا آن‌ها سازمان خوب دارند و مسلح‌اند درحالی‌که

تاریخ ۷ آبان ۱۳۵۸ به استانیفیلد ترنر، رئیس سازمان سیا، نوشته بود:

«از من خواستید که در یک فرصت راجع به امکانات اعمال نفوذ در جریان امور اظهار نظر کنم. ... کاری که از دست ما برمی آید و من هم اکنون درگیر آن هستم این است که سران بالقوه یک ائتلاف متشکل از لیبرال‌های سیاسی، چهره‌های دینی میانه‌رو، سکولارها، ملی‌گرایان و سران ارتشی متمایل به غرب را شناسایی کرده با آن‌ها مذاکره کنم. ما باید آماده حمایت از تحرکات آن‌ها شویم. کسی که بیش از دیگران احتمال داده می‌شود که این ائتلاف را سرعت بخشد آیت‌الله شریعتمداری است. این زمینه در بنی صدر نیز وجود دارد» (اسناد لانه جاسوسی: ۵۵/۳۰-۳۱).

این‌ها مواردی است که جیمز بیل از آن به «اشتباهات فاحش سیاسی»^۱ ایالات متحده در نه‌ماهه اول استقرار انقلاب اسلامی تا اشغال سفارت آمریکا در تهران و سقوط دولت موقت انقلاب اسلامی یاد می‌کند (Bill, 1988: 278)، ولی در واقع شکست سیاست‌هایی بود که ایالات متحده با برنامه‌ای سنجیده و اراده قلی آغاز کرده بود. آمریکایی‌ها چنین وانمود می‌کردند که مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت، رهبر رسمی ایران است و تلاش می‌کردند تا امام خمینی (ره) را که حکم انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری را صادر کرده بود به دلیل اینکه اهل مذاکره و سازش با آمریکایی‌ها نبود، دور بزنند. آن‌ها دوست داشتند چنین برداشت کنند که امام خمینی (ره) و دیگر روحانیون مبارز تمایل به دخالت در سیاست نداشته و به همین خاطر، ناگزیر از نزدیکی به دمکرات‌های دولت موقت شده‌اند. کارشناسان باسابقه وزارت امور خارجه آمریکا از جمله کارل کلمنت هم بعدها در بررسی عدم بهبود روابط دیپلماتیک میان ایران

و آمریکا چنین نتیجه گرفتند که با وصف اینکه آن‌ها می‌دانستند قدرت واقعی و نهایی در دست امام خمینی (ره) بود، اما در ملاقات با وی کوتاهی کردند و در نتیجه دچار یک اشتباه بزرگ دیپلماتیک شدند (ونس، ۱۳۶۲: ۷۰؛ Bill, 1988: 281). با وجودی که سفیر شوروی در ۵ اسفند ۱۳۵۷ (۲۴ فوریه ۱۹۷۹) و سفیر فرانسه هم در پاییز ۱۳۵۷ دو بار با امام خمینی (ره) ملاقات کرده بودند، ایالات متحده نه تمایلی به چنین ملاقاتی نشان می‌داد و نه درباره شناسایی انقلاب اسلامی و تغییر نظام ایران به جمهوری اسلامی نامه رسمی صادر کرده بود. ایالات متحده با اتخاذ سیاستی مبهم و دوپهلوی و از طریق مصاحبه رئیس‌جمهور آمریکا و اعلام غیررسمی آن از طریق خبرگزاری‌ها، تنها حکومت بازرگان را به رسمیت شناخت که خود از خش‌دار بودن مواضع آمریکا در قبال انقلاب اسلامی حکایت می‌کرد.

از همین رو بود که سفارت آمریکا در تهران از نظر انقلابیون مذهبی به «ستاد ایجاد بحران در کشور» تبدیل شده بود و مأموریت اصلی این سفارت، تلاش برای هماهنگ کردن «فعالیت‌های نیروهای لیبرال و ملی‌گرا» و پیوند دادن «عناصر لیبرال ملی‌گرا با سلطنت‌طلبان طرفدار رژیم سابق پهلوی» ضد انقلابیون مذهبی شمرده می‌شد (واعظی، ۱۳۷۹: ۹۴) که حتی درصدد طراحی کودتای نظامی نیز بودند که با اشغال سفارت آمریکا در تهران در مرحله طرح عقیم ماند. محسن میردامادی، یکی از طراحان اشغال سفارت آمریکا در تهران، در این باره نوشته است: در یک مورد برنامه‌ریزی برای کودتا شده بود که در آن برنامه هم، کدهایی که به نظامیان برای انجام عملیات می‌دادند، از صدای آمریکا پخش می‌شد و کودتاجی‌ها را هدایت می‌کردند (ستوده، ۱۳۷۹: ۷۰). فرانسویس بویل با اشاره به سابقه ناموفق مأموریت هایزر به تهران و اقدام برژینسکی برای راه انداختن یک کودتای نظامی به‌وسیله ارتش ایران برای جلوگیری از دستیابی

از این گروه‌ها می‌توان به پنج برادران راکفلر اشاره کرد که از بزرگ‌ترین و قدرتمندترین سرمایه‌داران آمریکا بودند. نلسون راکفلر، مالک تأسیسات مالی بزرگی مثل بانک چیس مانهاتان بود که از ستون‌های اصلی امپراتوری پولی آمریکا در دنیا به شمار می‌رود. راکفلرها نه تنها در صنایع بزرگ و شرکت‌های نفتی جهان نقش عمده و تعیین‌کننده‌ای داشتند بلکه از طریق شورای روابط خارجی آمریکا^۱ در تعیین سیاست خارجی آمریکا نیز نفوذ فوق‌العاده‌ای اعمال می‌کردند. شاه روابط بسیار نزدیکی با راکفلرها خصوصاً نلسون راکفلر برقرار کرده بود و شرکت نفتی پان‌آمریکن متعلق به راکفلرها خصوصاً نلسون راکفلر، بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ توانست امتیاز کشف و استخراج نفت فلات قاره را در خلیج فارس به دست آورد. ذخایر ارزی ایران در زمان شاه عمدتاً در بانک‌های وابسته به این گروه به‌ویژه بانک چیس مانهاتان سپرده و وام‌های دریافتی ایران از بانک‌های آمریکایی نیز عمدتاً توسط بانک‌های این گروه نظیر چیس مانهاتان ترتیب داده می‌شد.

واکنش مهم دیگر ایالات متحده در مقابل انقلاب اسلامی اعطای پناهندگی به محمدرضا پهلوی بود که موجب افزایش خشم انقلابیون مذهبی و منجر به اشغال سفارت آمریکا در تهران شد. پیش و بلافاصله پس از اینکه محمدرضا پهلوی، ایران را برای همیشه ترک کند، کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، از وی دعوت کرده بود به آمریکا برود (کارتر، ۱۳۶۱: ۲۱) ولی شاه می‌خواست که ابتدا به مصر برود و بعد در مراکش بماند. علت این تصمیم شاه بیشتر به خاطر احتمالی بود که وی به موفقیت کودتا در ایران و بازگشت هر چه سریع‌تر وی به کشور داشت. امام خمینی (ره) در ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ به‌طور غیررسمی خواستار استرداد شاه و محاکمه وی

حتمی امام خمینی (ره) به قدرت در قبل از انقلاب اسلامی که با اطلاع و موافقت کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا، صورت گرفته بود، نوشته بود «اینکه سفارت آمریکا در تهران درگیر فعالیت‌های گسترده اطلاعاتی و امنیتی بود که مأموران اطلاعاتی آمریکا تحت عنوان دیپلمات در آنجا انجام می‌دادند، انکارناپذیر است؛ چراکه سفارت، اولین منبع برای هدایت مسائل اطلاعاتی و امنیتی آمریکا بود.» وی در ادامه افزوده بود که این فعالیت‌ها پس از وقوع انقلاب اسلامی هم ادامه یافت و «سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا با گروهی از ایادی شاهپور بختیار در پاریس، به‌عنوان جانشینی احتمالی امام خمینی (ره) تماس نزدیک برقرار کرده بودند؛ از نظر وی «تا جایی که به مردم ایران مربوط می‌شود، بیم و هراس آنان از یک کودتای آمریکایی کاملاً عقلایی بود» (Boyle, 1985: 183-192).

علاوه بر این اقدامات رسمی ولی پنهانی ایالات متحده و سفارت این کشور در تهران، گروه‌های آمریکایی هوادار رژیم پهلوی هم که کارتر را به خاطر سقوط شاه مقصر می‌دانستند، شدیداً بر ضد انقلاب اسلامی فعالیت می‌کردند. آن‌ها در ذهن خود افکار ضد انقلابی را می‌پروراندند و از هر شیوه‌ای برای بی‌اعتبار کردن انقلاب اسلامی بهره‌برداری می‌کردند. آن‌ها «ایرانیان را غیرمتمدن و رهبران انقلابی را وحشی و متعصب مذهبی و خود انقلاب را هم به‌صورت یک کژراهه کوتاه که فاقد حمایت مردمی است، نشان می‌دادند» (Bill, 1988: 277). آن‌ها سعی می‌کردند انقلاب اسلامی را تحت تأثیر کمونیسم وانمود کنند و حتی از امام خمینی (ره) به‌عنوان «ملای سرخ» یاد می‌کردند و با اشاره به روابط خوب امام خمینی (ره) با سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دولت‌های یمن جنوبی، لیبی و سوریه بر نقش کاگب در تماس‌های بین‌المللی انقلاب تأکید می‌کردند (Moss, 1978: 15-18).

شده بود و وزارت امور خارجه ایران هم در ۱ اسفند ۱۳۵۷ با صدور بیانیه‌ای ضمن هشدار به کلیه کشورها برای عدم پذیرش شاه، از مراکش خواسته بود که وی را به ایران بازگرداند و با توجه به اینکه ایران و مراکش، قرارداد استرداد مجرمین را امضاء کرده بودند، انتظار می‌رفت که شاه مخلوع به ایران مسترد گردد، ولی ملک حسن چنین نکرد و فقط از او خواست که مراکش را ترک کند (اطلاعات، ۱۳۵۷/۱۲/۱)؛ اما کارتر تحت فشار راکفلرها، کیسینجر و برژینسکی راضی شد که بنا «به دلایل انسانی» و به بهانه معالجه شاه در مرکز پزشکی دانشگاه کرنل در نیویورک، به وی اجازه اقامت دهد (کارتر، ۱۳۶۱: ۲۴).

با این حال با اصرار سایروس ونس، کارتر در ۲۶ مهر ۱۳۵۸ موافقت کرد که دولت ایران نیز در جریان امر قرار گیرد. هنری پرکت، رئیس امور ایران در وزارت امور خارجه، همراه بروس لینگن که در ایران به سر می‌بردند در ملاقات با بازرگان و ابراهیم یزدی، آن‌ها را از وضع شاه مطلع کرده و از آن‌ها برای اجرای برنامه‌های احتمالی درمانی شاه در آمریکا درخواست همکاری کردند. کارتر درباره این ملاقات در خاطرات خود می‌نویسد:

«روز بعد من پیامی از لینگن دریافت کردم. او به دو نفر از مقامات عالی‌رتبه ایران اطلاع داده بود که شاه و همسر وی در مدت اقامتشان در آمریکا درگیر هیچ‌گونه فعالیت سیاسی نخواهند شد و از آنان خواسته بود تا لینگن پاسخ داده بودند که بدون شک واکنش شدیدی بروز خواهد کرد ولی آنان خواهند توانست حفظ جان آمریکاییانی را که در ایران اقامت داشتند، تضمین کنند» (کارتر، ۱۳۶۱: ۲۴).

با وجودی که به نوشته کارتر «واکنش دولت ایران متعادل بود» (کارتر، ۱۳۶۱: ۲۴)، اما ورود محمدرضا پهلوی در ۳۰ مهر به آمریکا از نظر انقلابیون مذهبی اصلاً

منطقی و عادی به نظر نمی‌رسید و آن را به معنی «متمرکز کردن برنامه‌ها ضد انقلاب اسلامی ایران حول محور شاه» تلقی می‌کردند (محسن میردامادی نقل در ستوده، ۱۳۷۹: ۶۹). این موضوع که با ادعای «احتمال داده می‌شود که یک نفت‌کش در خلیج فارس ربوده شود»، همراه و موجب آماده‌باش ناوگان نظامی ایالات متحده در تنگه هرمز و خلیج فارس شده بود (کیهان، ۱۳۵۸/۵/۲) نگرانی شدیدی را در کشور ایجاد کرده بود به‌ویژه آنکه در کنار افزایش مانور و جابجایی نیروهای آمریکایی در منطقه (واعظی، ۱۳۷۹: ۹۳)، هنری جکسون، سناتور آمریکایی، نیز در مصاحبه‌ای با برنامه تلویزیونی «دیدار با مطبوعات» در آبان ۱۳۵۸ اعلام کرده بود که انقلاب ایران در شرف شکست و کشور در حال تجزیه به قسمت‌های کوچک‌تری است (Cited in Bill, 1988: 285).

هم‌زمان با این اظهارات و اقدامات مداخله‌جویانه، برخی تمایلات تجزیه‌طلبانه و خودمختارخواهانه در نواحی مرزی ایران از جمله بلوچستان، کردستان، آذربایجان، خوزستان و ترکمن صحرا بالا گرفته بود و در مواردی نیز به شورش و مبارزه مسلحانه تبدیل شده بود که در کنار استقرار و تجهیز برخی از سران نظامی و امنیتی رژیم پهلوی از جمله اویسی و پالیزبان در عراق، نه تنها ثبات انقلاب اسلامی را به خطر انداخته بود بلکه از همسویی سیاست ایالات متحده با ضد انقلابیون و تجزیه‌طلبان و همکاری میان آنان حکایت می‌کرد. از همه ناگوارتر، اقدامات خرابکارانه عوامل و جاسوسان دولت عراق در مرزها و داخل استان‌های مرزی بود به‌طوری که در سراسر تابستان و پاییز ۱۳۵۸ انفجارهای پی‌درپی و شدیدی در نقاط مختلف مسکونی و نفتی خوزستان صورت می‌گرفت. یکی از این موارد انفجار در بازار خرمشهر بود که تلفات و خسارات زیادی بر جای نهاد (کیهان، ۱۳۵۸/۷/۱۷).

اقتصادی با اسرائیل محکوم شده بود و در میان ۲۹ نفری که از ۱۷ اردیبهشت تا ۲۱ همان ماه اعدام شده بودند، تنها فرد یهودی بود (Bill, 1988: 284). به نظر رضوی «علت حساسیت صهیونیست‌های آمریکایی نسبت به القانیان این بود که وی ریاست انجمن خیریه و بهداشتی یهودیان ایران، یکی از مؤسسات دوست و وابسته به رژیم صهیونیستی را برعهده داشت» (رضوی، ۱۳۷۶: ۱۹۴). به همین خاطر دو تن از اعضاء سنای آمریکا به نام‌های جاکوب جاویتس^۱ و هنری جکسون^۲ که از طرفداران پروپاقرص رژیم پهلوی بودند در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ قطعنامه‌ای را از تصویب سنا گذراندند که ایران را به خاطر این اعدام‌های انقلابی، با لحن شدیدی محکوم می‌کرد و از همه دولت‌های دیگر می‌خواست تا جمهوری اسلامی را تحت فشار و انزوای بین‌المللی قرار دهند.

انقلاب دوم

در نتیجه این قطعنامه بود که نه تنها ملاقات چارلز ناس با امام خمینی (ره) لغو و پذیرش والتر کاتلر^۳ که به‌عنوان سفیر آماده پرواز به تهران بود، رد شد (یزدی، ۱۳۷۹: ۱۴۹) بلکه به نقل از روزنامه عصر آزادگان ۱۳ آبان (۱۳۷۸)، بلکه زمینه برای جدایی کامل میان دو گروه انقلابی مذهبی و دمکرات نیز نهایی گردید. چارلز ناس معتقد است که دشمنی ایران و آمریکا از زمان صدور همین قطعنامه جاویتس است و از این زمان به بعد بود که ایرانیان دیگر «حاضر به بازی نشدند» (Bill, 1988: 285). با اینکه قطعنامه سنای آمریکا هیچ‌گونه ضمانت اجرایی نداشت ولی از نظر دولت و مردم ایران نشانه موضع خصمانه ایالات متحده در مقابل انقلاب اسلامی و تلاش این

بازداشت‌های انقلابی پس از انقلاب اسلامی نیز به موضوع اختلافی دیگری تبدیل شده بود که سبب شد تا دو کشور به رویارویی با یکدیگر کشانده شوند. این بار، عامل رویارویی، کنگره آمریکا بود و نه حکومت ایالات متحده و سازمان سیا. بازداشت‌های انقلابی از همان روز پیروزی انقلاب اسلامی شروع شده بود و تنها پس از گذشت دو روز، به محاکمه و اعدام سران و سرکردگان رژیم پهلوی که در کشتار، سرکوب، فساد و نابسامانی‌های آن رژیم دخالت مؤثر داشتند، منجر شد و به‌شدت هم ادامه یافت. امام خمینی (ره) در ۵ اسفند ۱۳۵۷ طی حکمی، به شیخ صادق خلخالی مأموریت داده بود تا به‌عنوان حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب اسلامی، متهمان و زندانیان را محاکمه و نسبت به صدور حکم شرعی بر طبق موازین شرعیه اقدام کند (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹: ۶/۲۱۵). جیمز بیل با ارائه آمار اعدام‌هایی که در خلال چهارماهه نخست پس از پیروزی انقلاب صورت گرفته می‌نویسد:

«از میان ۲۰۵ اعدام مستند بین ۱۱ فوریه (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) تا ۱۱ جون ۱۹۷۹ (۲۱ خرداد ۱۳۵۸)، ۴۹ نفر از سران ارتش، ۴۵ نفر از مقامات پلیس، ۴۰ نفر مأموران ساواک، ۱۶ نفر شکنجه‌گران حرفه‌ای و مسئولان زندان و ۷ نفر گردن‌گفتان سیاسی بودند. این تعداد به‌تنهایی ۸۳ درصد اعدام‌ها را تشکیل می‌داد و دیگر اعدام‌شدگان هم ۱۹ نفر جنایت‌کار، ۱۱ نفر سیاست‌مدار شاه و ۲ نفر هم صاحب‌صنعت بودند» (Bill, 1988: 262).

در میان این اعدام‌شدگان، اعدام یکی بیش‌ازاندازه موجب نگرانی و آزدگی خاطر ایالات متحده شد. در تاریخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، جراید ایران خبر اعدام حبیب القانیان را به چاپ رساندند. وی که یک بازرگان یهودی بود، بنا بر گزارش‌های سفارت آمریکا در تهران یکی از سه ثروتمندترین افراد ایرانی بود که به جرم فساد، استثمار کاپیتالیستی و خیانت در همکاری‌های سیاسی و

1. Jacob Javits
2. Henry Jackson
3. Walter Cutler

شورای انقلاب بود در این اجتماع ضد امپریالیستی، شدیداً به آمریکا و صهیونیسم حمله کرد و گفت:

«ما یک قدم عقب‌نشینی نخواهیم کرد ... ما تابه‌حال از روابط با آمریکایی‌ها و غربی‌ها چه سودی برده‌ایم که امروز از آن‌ها بترسیم ... این‌ها احساس می‌کنند که جریان جدیدی در حال رشد است و برای همه مردم تجربه می‌شود و اگر این جریان موفق و تثبیت شود خطرش از کشورهای جهان سوم که به جرگه کشورهای غیر متعهد پیوسته‌اند بیشتر است. این حرکت ما به‌صورت محرک در دنیای عرب و کشورهای اسلامی درآمده است» (جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸/۳/۳).

روز پس‌ازاین سخنرانی تند و ضد آمریکایی، در ۴ خرداد ۱۳۵۸ هاشمی رفسنجانی مورد حمله گروه فرقان قرار گرفت و زخمی شد. امام خمینی (ره) روز بعد در پیامی با اشاره به نقش بیگانگان به‌ویژه آمریکا در این ترور و ترورهای پیشین اعلام کرد:

«آمریکا و دیگر ابرقدرت‌ها بدانند ملت ما زنده است ... اینان با این تلاش‌های احمقانه نمی‌توانند انقلاب اسلامی ما را ترور کنند، ... ملت بزرگ اسلامی مصمم است به نهضت اسلامی خود ادامه دهد و اجازه دخالت خیانت‌کاران را در کشور خود ندهد. ما ملت‌های بزرگ اسلامی را به همکاری در این نهضت اسلامی ایران دعوت می‌کنیم. باید دست جنایت‌کاران از ممالک اسلامی و از عموم مستضعفین قطع شود و وعده الهی به همت اقشار ملت‌های اسلامی تحقق یابد» (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹: ۷/ ۴۹۵).

در پی این اعلام بود که کلیه گروه‌ها و احزاب سیاسی و جمعیت‌ها، از جمله جامعه روحانیت مبارز تهران و حزب جمهوری اسلامی، مقدمات بزرگ‌ترین راه‌پیمایی ضد امپریالیستی را در دهم آبان به سمت سفارت آمریکا در تهران تدارک دیدند و سه روز بعد در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ با حمایت آشکار جامعه مدرسین حوزه

کشور برای انزوای انقلاب اسلامی تلقی شده بود. این واکنش ایالات متحده و بی‌تفاوتی دولت موقت به‌اندازه‌ای گران آمده بود که امام خمینی (ره) تصمیم گرفت تا بار دیگر شخصاً وارد عرصه سیاست خارجی شده و در مقابل سیاست امپریالیستی آمریکا یک موضع تهاجمی بگیرد. این اقدام امام خمینی (ره) از نظر سرمقاله‌نویس روزنامه اطلاعات با سرعنوان درشت این‌گونه بازتاب یافته بود: بعد از شاه نوبت آمریکاست (اطلاعات، ۱۳۵۸/۸/۹: ۲). این بدین معنی بود که مرحله بعدی انقلاب اسلامی که همان برخورد انقلابی با استعمار غرب بود فرارسیده است و سرنوشت ایالات متحده در ایران که با استبداد شاهی پیوند خورده بود ناگزیر به تحمل همان عواقب ناگوار است. ازاین‌پس و در اوایل آبان ۱۳۵۸ بود که امام خمینی (ره) در سخنرانی‌های مکرر خود مواضع تندی بر ضد ادامه روابط ایران و آمریکا اتخاذ کرد:

«ما می‌دانیم که این‌ها ما را محکوم می‌کنند... برای اینکه آن داغی که به دل آمریکا وارد شده است به‌واسطه این نهضت، به دل هیچ‌کس وارد نشده است. ... دولت آمریکا ما را [تهدید] کرده بود که اگر چنانچه این اعدام‌ها ادامه پیدا بکند، در روابط ایران با آمریکا یک قدری خطر می‌افتد، ای الهی که به خطر بیفتد. ما روابط با آمریکا را می‌خواهیم چه بکنیم. روابط ما با آمریکا روابط یک مظلوم با یک ظالم است ... دولت آمریکا معلوم است شکست‌خورده و زخمی است، مار زخمی است و شکست‌خورده» (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹: ۷/ ۳۵۸-۳۵۶).

در پی این انتقاد، موج تنش جدیدی ضد امپریالیسم آمریکا به‌صورت تظاهرات خیابانی و شعارهای ضد آمریکایی پیاپی خاست که از جمله آن، اجتماع اعتراض‌آمیز مردم تهران در میدان شهدا بود که به دعوت حزب جمهوری اسلامی نسبت به دخالت‌های آمریکا برپا شد. اکبر هاشمی رفسنجانی که از اعضای نخستین و دائمی

موقت بودند و تا بازیابی و افشاء اسناد لانه جاسوسی مبنی بر مذاکره و همکاری پنهانی آنان با ایالات متحده و بر ملا شدن حمایت این کشور از آنان و در نتیجه تصفیه آنان از این شورا همچنان در مقابل انقلابیون مذهبی مقاومت می‌کردند (محمدی، ۱۳۶۵: ۱۵۲؛ اطلاعات ۱۳۶۰/۴/۸).

ابوالحسن بنی‌صدر و صادق قطب‌زاده از جمله این افرادی بودند که یکی پس از دیگری از سوی شورای انقلاب به سمت وزارت امور خارجه انتخاب شدند اما همچنان از پیروی دستگاه دیپلماسی کشور از سیاست خارجی ترسیم‌شده از سوی امام خمینی (ره) جلوگیری می‌کردند. این دو با اینکه نه عضو جبهه ملی ایران بودند و نه عضو نهضت آزادی ایران، ولی از دیدگاهی حمایت می‌کردند که به انقلابیون جنبش مردم‌سالاری شباهت بیشتری داشت تا به انقلابیون جنبش مذهبی. بنی‌صدر که پیش‌ازین در مجلس خبرگان با اصرار بر شوراها، طرح ولایت‌فقیه را مخالف حاکمیت مردم نشان می‌داد و با آن و دیگر نهادهای انقلابی مخالفت می‌ورزید، در روابط خارجی نیز اعتقادی به حاکمیت اسلام نداشت و درباره سیاست خارجی کشور معتقد بود «هدف ما از آغاز، یک دوران جدید همکاری و همبستگی در جهت منافع متقابل همه کشورها و پیشرفت کشورهاست» (اطلاعات ۱۳۵۸/۸/۲۱: ۱۰). انقلاب اسلامی، در نزد وی «جزئی» از «انقلاب ملت اسلام و کوششی ... برای بیداری و تهیه مقدمات آزادی کامل و استقلال از سلطه که قرن‌ها ملت ما را اسیر کرده است» به شمار می‌رفت (اطلاعات ۱۳۵۸/۸/۲۷: ۱۲) و به‌این ترتیب، بی‌اعتقادی خود را به بخش سوم شعار «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» نشان می‌داد. بنی‌صدر بدون اطلاع امام و شورای انقلاب و به‌صورت محرمانه مذاکراتی را با آمریکایی‌ها آغاز کرده بود (محمدی، ۱۳۶۵: ۱۵۷؛ ونس، ۱۳۶۲: ۷۵) و زمانی که موضوع گروگان‌های آمریکایی در شورای امنیت سازمان

علمیه قم، جامعه روحانیت مبارز تهران و حزب جمهوری اسلامی، عده‌ای از جوان‌های انقلابی با نام «دانشجویان مسلمان پیرو خط امام» به سفارت آمریکا حمله کردند و آن را به اشغال خود درآوردند. از نظر امام خمینی (ره) آمریکا «مهم‌ترین و دردآورترین مسئله‌ای» بود که «ملت‌های اسلامی و غیر اسلامی کشورهای تحت سلطه با آن مواجه است» و «دشمن شماره یک مردم محروم و مستضعف جهان ... (که) برای سیطره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی خویش بر جهان زیر سلطه از هیچ جنایتی خودداری نمی‌نماید» به شمار می‌آمد (امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵: ۳۶) و به‌این ترتیب، گروگان‌گیری را «عکس‌العمل طبیعی صدماتی» می‌دانست که «ملت ما از آمریکا خورده است» (امام خمینی (ره)، ۱۳۸۵: ۳۸).

در نتیجه اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگان‌گیری کارکنان آن، مهدی بازرگان، نخست‌وزیر دولت موقت انقلاب اسلامی استعفاء کرد و امام هم فوراً این استعفاء را پذیرفت. از این پس علاوه بر قدرت تصمیم‌گیری که از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در دست شورای انقلاب اسلامی بود، قدرت اجرایی هم به دست این شورا افتاد و با توجه به اینکه بیشتر اعضای شورا از میان انقلابیون مذهبی بودند راه برای حاکمیت انقلابیون مذهبی هموار گردید اما هنوز جهت‌گیری رسمی سیاست خارجی دولت جمهوری اسلامی تغییر نکرده بود و رویکرد جدیدی که از نظر تاجیک و دهقانی عبارت بود از «شالوده‌شکنی و واسازی نظم و وضع موجود جهانی و ایجاد نظم جهانی اسلامی، جایگزینی واحد امت به‌جای دولت-ملت، صدور انقلاب، اتخاذ سیاست موازنه منفی در مقابل دو ابرقدرت غرب و شرق، به حاشیه راندن ملاحظات اقتصادی در روابط خارجی، انقلاب جهانی، سیاست خارجی مواجهه‌جویانه» (تاجیک و دهقانی، ۱۳۸۲: ۶۵) حاکم نشده بود؛ چراکه همچنان اقلیتی از اعضای این شورا از اعضای سابق هیئت دولت

ابرقدرت‌ها (سیاست نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی)، کره زمین و الله: مبارزه در جهت برقراری جامعه توحیدی و حکومت جهانی مستضعفین» (اطلاعات، ۱۳۵۹/۲/۲۰: ۱۲).

دوره وزارت قطب‌زاده بر امور خارجه کشور تا مرداد ۱۳۵۹ هشت ماه بود و در این مدت دولت بعثی عراق با چراغ سبز ایالات متحده که از پیروزی انقلاب اسلامی و اشغال سفارت خود در تهران سرخورده و تحقیر شده بود و هیچ‌یک از تلاش‌های مذاکره و کودتای آن هم به ثمر نرسیده بود مشغول تهیه مقدمات لازم برای یک تجاوز نظامی گسترده به خاک ایران و اشغال برخی نواحی آن شده بود. وزارت امور خارجه در این مدت نه‌تنها اقدام مهمی در داخل و خارج برای جلوگیری از حمله عراق نکرد بلکه افرادی را به سرپرستی نمایندگی‌های جمهوری اسلامی در خارج از کشور اعزام کرده بود که حتی بعضی از آن‌ها در داخل کشور تحت تعقیب مقامات قضایی بودند؛ برخی از اینان با شروع جنگ، پناهندگی سیاسی گرفتند یا اصلاً به کشور بازنگشتند (منصوری، ۱۳۶۵: ۱۷). قطب‌زاده نیز همچون بنی‌صدر، به دور از رأی و نظر شورای انقلاب و امام خمینی (ره)، برای حل‌وفصل مسالمت‌آمیز مسئله گروگان‌های آمریکایی، تلاش‌های محرمانه‌ای را آغاز کرده بود تا از طریق یک فرانسوی به نام کریستیان بورگه و یک آرژانتینی به نام ویلالون، با مقامات کاخ سفید تماس برقرار کند و حتی در مسافرتی به اروپا، به‌طور مخفیانه با هامیلتون جردن، رئیس کاخ سفید، نیز ملاقات کرده بود (محمدی، ۱۳۶۵: ۱۵۷؛ ونس، ۱۳۶۲: ۷۵).

روند تمرکز قدرت در دست انقلابیون مذهبی با قانونی شدن ارکان نظام نوپای جمهوری اسلامی و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در دی ۱۳۵۸ و تشکیل مجلس شورای ملی در خرداد ۱۳۵۹ نیز همچنان ادامه یافت و به‌صورت رقابت میان انقلابیون جنبش

ملل مطرح شد، با وجود مخالفت امام خمینی (ره) اصرار داشت که باید در شورای امنیت شرکت کند به‌طوری که امام مجبور شد تهدید کند «هر کس برای شرکت در این شورا برود از همان‌جا عزلش خواهد کرد و دیگر حق آمدن به ایران را ندارد» و در نتیجه، در آذر همین سال مجبور به استعفاء شد (منصوری، ۱۳۶۵: ۱۶).

صادق قطب‌زاده هم با وجودی که در ۷ آذر ۱۳۵۸ اعلام کرده بود «خطوط سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، همان است که امام تعیین کرده‌اند و ما با دقت کامل و قاطعیت لازم، آن را پیروی خواهیم کرد» (اطلاعات، ۱۳۵۸/۹/۱۰: ۱۱) اما بیشترین نگرانی وی، انزوای بین‌المللی کشور بود و به همین خاطر در مصاحبه‌ای در ۹ تیر ۱۳۵۹ ضمن تأکید بر روابط دوستانه با شرق و غرب اعلام کرده بود:

«انزوای کشور ما کاملاً خطرناک است ولی انزوای ما بهتر از آن است که از دامان ابرقدرتی به درآیم و به دامان ابرقدرت دیگری بیفتیم. ... روابط ما با شرق باید روابطی درست و دوستانه باشد؛ یعنی بر اساس استقلال کامل ما، و وابستگی به شرق نباید به وجود بیاید و اگر به وجود بیاید، وضع ما به‌مراتب بدتر از گذشته خواهد شد. ... وابستگی به غرب باید به‌سرعت از میان برود ولی باید روابط با آن‌ها وجود داشته باشد» (اطلاعات، ۱۳۵۹/۴/۹).

علامت مخصوص جمهوری اسلامی که پس از تصویب در شورای انقلاب اسلامی در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹ (۱۰ مه ۱۹۸۰) به تأیید امام خمینی (ره) رسید در همین دوره وزارت صادق قطب‌زاده بود و به‌روشنی حاکی از هم‌نهی و هم‌مبارزه با شرق و غرب و تلاش برای ارائه الگوی سوم و مستقل به جهانیان بود به‌طوری که در طرح این علامت موارد زیر پیش‌بینی شده بود:

«بنای فرم آرم محتوایی جمهوری اسلامی: ... لا اله الا الله: عصاره‌ای از کلمه توحید، نفی همه ارزش‌های طاغوتی و ضد تکاملی و نفی همه قدرت‌های و

علی‌رغم کنترل مقام ریاست جمهوری، در مقام اقلیت مخالف (اپوزیسیون) عمل می‌کردند» (محمدی، ۱۳۶۵: ۱۶۱).

محمدعلی رجایی، نخست‌وزیر، که طبق قانون اساسی سرپرستی موقت وزارت امور خارجه را نیز برعهده داشت، برای اولین بار پس از انقلاب اسلامی، به‌طور رسمی از استقرار سیاست «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» در سیاست خارجی کشور و از تعهد دولت جمهوری اسلامی به هر سه جنبه این شعار در راستای راهبرد «صدور انقلاب» سخن به میان آورد. وی در ۱۷ شهریور ۱۳۵۹ (۸ سپتامبر ۱۹۸۰) در مراسم گرامیداشت واقعه ۱۷ شهریور در قم اعلام کرد:

«ما بر اساس پیام و فریاد شهدای ۱۷ شهریور، سیاست خارجی خود را برنامه این شعار نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی تنظیم کرده و مسئول سیاست خارجی این دولت باید معتقد به این سه بُعد باشد و تمام سفارتخانه رنگ شرقی و غربی را باید از خود پاک کنند. ... ما که شعار ملی خود را بر اساس خدا، قرآن و خمینی (ره) قرار داده‌ایم. پس چرا عراق در مرزهای کشور ما مشغول توطئه است. به خاطر اینکه می‌داند اسلام هم چنان می‌خروشد تا حکومت آن‌ها و اربابانشان را مانند حکومت جبار رژیم گذشته ایران به زباله‌دان تاریخ بیندازد» (اطلاعات، ۱۳۵۹/۶/۱۹).

محمدعلی رجائی، نخست‌وزیر، در ۶ اسفند ۱۳۵۹ در گزارش کاری دولت به مجلس شورای اسلامی درباره وضعیت سیاست رسمی کشور به‌طور مفصل گزارش کرد و در این گزارش میان انقلاب اسلامی، اشغال سفارت آمریکا، مبارزه با شرق و غرب و «صدور انقلاب»، ارتباط گسست‌ناپذیری ترسیم کرد:

«به اعتقاد ما، اشغال جاسوس‌خانه و گروگان‌گیری جاسوسان و مأموران آمریکایی در ایران، نتایج مثبت خارجی فراوانی به همراه داشت. ... اشغال جاسوس‌خانه

مذهبی که در واقع در مقابل پیروزی بنی‌صدر به ریاست جمهوری ایران، همه توان خود را صرف کسب آراء کرسی‌های نمایندگی مجلس کرده و توانسته بودند اکثریت قاطع مجلس را از آن خود کنند بروز و نمود یافته بود. این روند زمانی به مرحله نهایی خود رسید که با نظر «هیئت بررسی‌کننده صلاحیت نخست‌وزیر» و رأی اعتماد مجلس شورای اسلامی به ریاست حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی، محمدعلی رجایی به نخست‌وزیری رسید (اطلاعات، ۱۳۵۹/۵/۱۸؛ محمدی، ۱۳۶۵: ۱۶۱). از این پس طبق توصیه امام خمینی (ره)، علاوه بر نخست‌وزیر، هیئت‌وزیران و از جمله وزیر امور خارجه نیز باید از میان افراد «جوان، انقلابی و صد درصد مکتبی» انتخاب می‌شدند (اطلاعات، ۱۳۵۹/۵/۱۸). مضافاً اینکه امام خمینی (ره) در پیام ۱۱ شهریور ۱۳۵۹ خود به مناسبت فرارسیدن ایام حج، چگونگی حل مسئله گروگان‌های سفارت آمریکا در تهران را از رئیس‌جمهور گرفته و به مجلس واگذار کرده بود که خود موجب تقویت هر چه بیشتر موضع انقلابیون مذهبی در کشور می‌شد. از این گذشته اختلاف میان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر در انتخاب سه وزیر، از جمله وزیر امور خارجه، موجب شد تا پیگیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی و حل‌وفصل مسئله گروگان‌های آمریکایی در تهران، به‌جای وزیر امور خارجه، به رجائی، نخست‌وزیر، و مشاور اجرایی وی، سپرده شود. منوچهر محمدی در تشریح وضعیت حاکم بر ایران در این زمان نوشته است:

«با تشکیل دولت شهید رجایی نیروهای انقلابی و حزب‌الله در رأس قدرت قرار گرفتند و اکثریت قاطع نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضاء شورای عالی قضایی و هیئت دولت که سه رکن اصلی قوای سه‌گانه کشور را تشکیل می‌دادند، اینک در کنترل نیروهای حزب‌الله بودند و لیبرال‌ها در موضع ضعف قرار گرفته و

به شعار «بعد از شاه نوبت آمریکاست» تحقق عینی بخشید. به‌راستی تا زمان اشغال جاسوس‌خانه هنوز نوبت آمریکا فرانسیده بود. برای بهبود روابط با آمریکا، بر اساس سلیقه‌های غیرانقلابی و سیاست‌های محافظه‌کارانه سی سال قبل، تلاش و مذاکره می‌شد. ... اشغال جاسوس‌خانه بر روی تمام این تحلیل‌ها و ارتباطات، خط بطلان کشید و خط «نه شرقی، نه غربی» امام را طوعاً و یا کرهاً بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی حاکم کرد. سیاستی که در عین مبارزه بی‌امان با غرب جنایت‌کار، کوچک‌ترین امیدی به شرق تجاوزگر نداشته و در مقابله با سلطه‌طلبی شرق، دست نیاز به سوی غرب دراز نمی‌کند و بالاخره، سیاست موازنه منفی حکومت‌های ملی‌گرای منطقه در گذشته‌ای نه‌چندان دور، جای خود را به سیاست خارجی مکتبی فوق‌الذکر داد. کنار آمدن با آمریکا و یا شوروی به شکلی که نه سیخ بسوزد و نه کباب، در سیاست خارجی جمهوری اسلامی، از آن‌پس دیگر محلی از اعراب نداشت» (اطلاعات، ۱۳۵۹/۱۱/۸: ۵).

اما به دلیل عدم اعتقاد یا تمایل بنی‌صدر، رئیس‌جمهور، به این اصول، سیاست خارجی کشور هماهنگی لازم را نداشت. بنی‌صدر از «مأموریت جهانی» انقلاب سخن می‌گفت اما اعتقادی به «صدور انقلاب» نداشت و در نتیجه راهبرد «صدور انقلاب» جز درباره وضعیت گروگان‌های آمریکایی که از طرف امام به مجلس شورای اسلامی و از طرف این مجلس هم به دولت رجایی واگذار شده بود، جنبه اجرایی پیدا نکرد. در ماه‌های آغازین تجاوز ارتش عراق به خاک ایران، وزارت امور خارجه به مدت ده ماه بدون وزیر از سوی محمد کریم خدایپناهی، به‌عنوان کفیل، اداره می‌شد و کلیه معاونان وزیر و رؤسای هیئت‌های نمایندگی ایران در خارج نیز کسانی بودند که از زمان وزارت قطب‌زاده مشغول به کار شده بودند. به همین دلیل چند ماهی از آغاز جنگ تحمیلی نگذشته بود که مبارزه میان انقلابیون

مذهبی و گروه‌های دمکرات و متحدان آن‌ها از جمله سازمان مجاهدین خلق (منافقین) به اوج خود رسید. در نتیجه این اختلاف در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ بنی‌صدر با حکم امام خمینی (ره) از فرماندهی کل قوا برکنار شد و در ۱ تیر ۱۳۶۰ (۲۲ جون ۱۹۸۱) یک روز پس از رأی مجلس شورای اسلامی مبنی بر عدم کفایت سیاسی وی در سمت ریاست جمهوری، از این سمت نیز عزل شد. جبهه ملی نیز که در اعتراض به لایحه قصاص، در پی برگزاری گردهمایی ضد دولتی بود، در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ از سوی امام خمینی (ره) مرتد اعلام شد و در نتیجه در همین روز، دمکرات‌ها و نیروهای متحد آن‌ها از صحنه سیاسی کشور حذف شدند (محمدی، ۱۳۶۵: ۱۶۶).

در همین سال نیز حزب توده که به‌عنوان مهم‌ترین بخش از جریان کمونیستی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، خود را در خط امام خمینی (ره) و جمهوری اسلامی می‌خواند، ولی در واقع در تلاش بود تا از فضای باز بعد از انقلاب اسلامی بهره‌برداری کرده، هم به حیات خود و تجدید سازمان حزب پردازد و هم به سازمان جاسوسی کاگب امکان نفوذ و کسب اطلاعات از اسرار و مسائل مهم و حساس کشور دهد، با کشف و شناسایی سازمان مخفی و عوامل نفوذی‌اش و اخراج ۱۸ تن از دیپلمات‌های شوروی، به‌طور کامل نفوذ خود را در کشور از دست داد (محمدی، ۱۳۶۵: ۱۷۴، یزدی، ۱۳۷۹: ۳۶۶-۳۷۸؛ Yodfat, 1984: 132). به این ترتیب نه تنها «آخرین سنگر اجرایی» نیز از دست دمکرات‌ها خارج شد بلکه «به حضور آن‌ها در حاکمیت به‌طور کامل پایان داده» شد و انقلابیون مذهبی که تحت پوشش حزب جمهوری اسلامی فعالیت می‌کردند، توانستند با تصفیه کامل جناح لیبرال دمکرات عضو نهضت آزادی و جبهه ملی و غیر آن‌ها از صحنه سیاست به آنچه در تاریخ انقلاب اسلامی به «انقلاب سوم» مشهور است دست یابند (محمدی، ۱۳۶۵: ۱۶۸).

خوشبین می‌بود چراکه «با دیپلماسی» نمی‌شد برای نمونه «تجاوز به فلسطین و ایران را ... حل کرد» (اطلاعات، ۱۳۶۰/۵/۱۸) وی همچون امام خمینی (ره) که در جریان اشغال سفارت آمریکا در تهران، ایالات متحده را «شیطان بزرگ» نامیده بود، معتقد بود که «آمریکا به‌عنوان شیطان بزرگ، بزرگ‌ترین دشمن انقلاب اسلامی و مانع اصلی در راه به بار نشستن کامل آن است.» وی تلاش کرد تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به‌صورت «مکتبی و مبتنی بر قانون اساسی» تنظیم کند و با حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش به‌ویژه نهضت‌های اسلامی، انطباق آن را با «اتکا به اصل نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» قطعیت بخشد و در این مبارزه از هر ابزار لازم برای «صدور انقلاب» بهره گیرد. به نظر وی:

«مبارزه در راه آزادی سرزمین قدس و مبارزه با صهیونیسم اشغالگر و نژادپرست، جزء جدایی‌ناپذیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی است و کلیه روابط ایران با سایر کشورها از این امر متأثر خواهد بود. ... حمایت از مبارزات مستضعفان جهان و نهضت‌های آزادی‌بخش در صدر برنامه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار داشته و در این راه، حمایت از نهضت‌های مکتبی - اسلامی در اولویت قرار خواهد داشت» (اطلاعات، ۱۳۶۰/۵/۲۶).

بحث و نتیجه‌گیری

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی در پیگیری شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» گرفتار فراز و نشیب و ابهام و اختلاف شد. در بدو پیروزی انقلاب اسلامی، دولت موقت انقلاب اسلامی که در دست لیبرال دمکرات‌های انقلابی بود نه اعتقادی به چنین شعار انقلابی داشت و نه اراده‌ای برای تحقق آن. درحالی‌که انقلابیون مذهبی که در شورای انقلاب اسلامی از اکثریت برخوردار بودند و در حزب

در نتیجه این یکدستی در دولت و مجلس، در ۷ تیر ۱۳۶۰ و در زمانی که طبق قانون اساسی، شورای موقت ریاست جمهوری عهده‌دار امور اجرایی کشور شده بود، به پیشنهاد محمدعلی رجائی، نخست‌وزیر، این شورا با انتصاب موسوی، به‌عنوان وزیر امور خارجه، موافقت کرد (اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۷) و بعد از انتخاب رجایی به ریاست جمهوری نیز وی در این سمت ابقاء گردید. وی که نخستین وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی از میان انقلابیون مذهبی بود در آغاز فعالیت خود، خطوط سیاست خارجی آینده کشور بر اساس قانون اساسی و راهبرد «نه شرقی نه غربی جمهوری اسلامی» ترسیم کرد. وی وزارت امور خارجه را مأمور کرد تا با تشکیل یک جبهه پایداری اسلامی «در جهت مبارزه با استکبار جهانی به‌عنوان یک اصل» حرکت کند و «به ندای مظلومانه‌ای که از میان ملل مستضعف جهان بلند شود، پاسخ مثبت» دهد و «به نهضت‌های آزادی‌بخش که در راه حق و راه به‌روزی انسان‌ها» تلاش می‌کنند، کمک نماید. وی معتقد بود که «ما باید تلاش کنیم که سیاست خارجی‌مان را در جهت کمک برای آزاد ساختن سرزمین اشغال‌شده فلسطین شکل دهیم. ... وزارت امور خارجه باید نقطه ثقل فعالیت‌های دیپلماتیکی خود را از اروپا و آمریکا به آسیا و آفریقا منتقل کند؛ زیرا زبان، فرهنگ و پیام ملت ما را، ملت‌های دربند بهتر می‌فهمند. ... از نظر رفع وابستگی‌ها، بازگشت به کشورهای جهان سوم بسیار ضروری است» (اطلاعات، ۱۳۶۰/۴/۱۵).

از نظر وی، امپریالیسم واژه‌ای مترادف با ابرقدرت‌ها بود و برای مبارزه با «امپریالیسم و سلطه‌گران»، جمهوری اسلامی باید علاوه بر دیپلماسی، از ابزار خشونت نیز در این مبارزه بهره می‌گرفت. از نظر وی جمهوری اسلامی در این مسیر ناگزیر به اتکاء به «کشورهای غیر متعهد» بود تا با اتخاذ «موضع‌گیری قاطعی» از سوی آن‌ها، این مبارزه بتواند شکل بگیرد اما در این اتکا نباید خیلی

جمهوری اسلامی تمرکز یافته بودند بر اساس دو انگیزه مذهبی و حقارت تاریخی، برای تحقق وحدت جهان اسلام و گسترش حاکمیت خدا در سراسر جهان پافشاری می‌کردند و از هر دو شیوه تدافعی و تهاجمی برای «تداوم انقلاب در داخل و خارج» حمایت می‌کردند. اختلافات نظری و عملی این دو گروه انقلابی اگر در زمینه سیاست داخلی قابل تحمل بود اما در عرصه سیاست خارجی و روابط خارجی ناگوار بود و تلاش ایالات متحده برای رخنه مجدد در سیاست جمهوری اسلامی و بهره‌برداری از این اختلافات داخلی و دامن زدن به تحریکات جدایی طلبانه و کودتای نظامی و حمایت از شاه فراری موجب تحریک انقلابیون مذهبی به اشغال سفارت آمریکا در تهران، با عنوان «انقلاب دوم» و عدم پیروی انقلابیون دمکرات از سیاست‌های امام خمینی (ره) منجر به انزوا کشاندن آنان از صحنه سیاسی انقلاب اسلامی، با عنوان «انقلاب سوم» گردید و به تدریج کلیه ارکان نظام جمهوری اسلامی در دست انقلابیون مذهبی تمرکز یافت و جمهوری اسلامی ایران علاوه بر «تحکیم نظام» به «تداوم انقلاب» نیز همت گماشت.

منابع

اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.

اسناد لانه جاسوسی (۱۳۶۵). ج ۵۵. ترجمه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام. تهران: مرکز نشر لاله.

امام خمینی، روح‌الله (۱۳۷۹). مجموعه آثار (لوح فشرده). تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام.

_____ (۱۳۸۵). حج ابراهیمی در پیام‌های امام خمینی. تهیه و تنظیم رسول سعادت‌مند. قم: تسنیم.

بازرگان، مهدی (۱۳۶۰). شورای انقلاب و دولت موقت. تهران: نهضت آزادی ایران.

_____ (۱۳۶۲). مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب. ویراستاری از عبدالعلی بازرگان. تهران: نهضت آزادی ایران.

_____ (۱۳۶۳). انقلاب ایران در دو حرکت. تهران: نهضت آزادی ایران. چاپ پنجم. پاییز.

برزین، سعید (۱۳۷۴). زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان. تهران: نشر مرکز. چ ۲.

برژینسکی، زبیبگنیو (۱۳۶۲). «چگونه ایران را از دست دادیم؟». در ونس سایروس و برژینسکی زبیبگنیو. توطئه در ایران: دو برداشت از یک متن. ترجمه محمود مشرفی. تهران: هفته. چ ۲.

بیگات، جودیت (۱۹۹۷). «آینده ایران». نشریه تحقیقات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. بهار.

تاجیک، محمدرضا و دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۲). «الگوهای صدور انقلاب در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران». راهبرد. ش ۲۷. بهار.

جدی‌نیا، مهدی (۱۳۷۹). چهره جدید ایران: نکته‌هایی ناگفته در فرهنگ و روابط فرهنگی ۱۹۹۳-۲۰۰۰. تهران: نشر جهان هنر.

حزب جمهوری اسلامی (۱۳۵۸). انگیزه تشکیل و موضع‌گیری‌های حزب جمهوری اسلامی. جزوه ش ۱. انتشارات حزب. چ ۲.

رضوی، مسعود (۱۳۷۶). هاشمی و انقلاب: تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ. تهران: همشهری. چ ۲.

رمضانی، روح‌الله (۱۳۷۸). «صدر انقلاب ایران: سیاست‌ها، اهداف و ابزار». ترجمه ایرج یغمایی. پژوهشنامه انقلاب اسلامی. تابستان. ش ۲.

ستوده، امیررضا و کاویانی، حمید (۱۳۷۹). بحران ۴۴۴ روزه در تهران: گفته‌ها و ناگفته‌هایی از تصرف سفارت آمریکا. تهران: مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر.

طباطبایی، محمدحسین (۱۹۷۳). المیزان. جلد ۱۵. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. چ ۲.

عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۷۰). انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن. تهران: نشر کتاب سیاسی.

- Bill James (1988). *The Eagle and the Lion: The Tragedy of American-Iranian Relations*, London: Yale University Press.
- Boyle Francis Anthony (1985). *World Politics and International Law*, Durham: N. C., Duke University Press.
- Buchta Whilfred (1997). *Die iranisohe Schia avid die isiarnische Linheit 1996-1979*, Hamburg: Deutsches Orient-Institute.
- Esposito John L. and James P. Piscatori (1990). "The Global Impact of the Iranian Revolution: A Policy Perspective", in Esposito John L. (ed.), *Iranian Revolution: Its Global Impacts*, Miami: Florida International University Press.
- Moss Robert (1978). "Who's Meddling in Iran? The Telltale Signs of Soviet handiwork", *New Republic*, Dec. 2.

- فارسی، جلال‌الدین (۱۳۷۳). *زوایای تاریک*. تهران: مؤسسه انتشارات حدیث.
- کارتر، جیمی (۱۳۶۱). ۴۴۴ روز ماجرای گروگان‌های آمریکایی در ایران. ترجمه احمد باقری. تهران: انتشارات هفته. چ ۲.
- محمدی، منوچهر (۱۳۶۳). *اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*. تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۶۵). *تحلیلی بر انقلاب اسلامی*. تهران: امیرکبیر.
- منصوری، جواد (۱۳۶۴). «استقلال و سیاست خارجی». در مقالاتی در سیاست خارجی. تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- واعظی، حسن (۱۳۷۹). *ایران و آمریکا: بررسی سیاست‌های آمریکا در ایران*. تهران: سروش.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۷۶). *تاریخ سیاسی جنگ تحمیلی عراق علیه جمهوری اسلامی ایران*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ونس، سایروس (۱۳۶۲). «نقش آمریکا در ایران». (بخشی از کتاب انتخاب‌های دشوار) در ونس سایروس و برژینسکی زیبایی‌نوی. *توطئه در ایران: دو برداشت از یک متن*. ترجمه محمود مشرفی. تهران: هفته. چ ۲.
- یزدی، ابراهیم (۱۳۶۳). *آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها*. تهران: قلم. ج ۲.